

پیام چریک فدائی خلق اشرف دهقانی به خلقهای قهرمان ایران

بیژن هیرمن پور

۲۰ مرداد ۱۳۶۲ (۱۱ آگوست ۱۹۸۳)



<https://bijan.hirmanpour.net>

خلقهای قهرمان ایران!

برای سومین بار چریکهای فدائی خلق ایران به من مأموریت میدهند که مستقیماً با شما سخن بگویم. من هر بار، این مأموریتها را با احساسی آمیخته از شادی و نگرانی پذیرفته‌ام. شادی من از آن است که فرصت می‌یابم تا از این طریق با مردم خود سخن بگویم. مردمی که از وقتی خود را شناخته‌ام، مهرشان قلبم را گرم کرده، رنجشان مسیر زندگی‌ام را تعیین کرده و امیدشان به آینده مرا در سخت‌ترین شرایط به پایداری تشویق کرده است و نگرانیم از آن جهت است که مبادا نتوانم آنچه را که بواقع چریکهای فدائی خلق می‌اندیشند و راهی را که برای خود و بطور کلی برای مبارزه ضد امپریالیستی خلقمان ترسیم می‌کنند به روشنی بیان کنم. ولی من با این فکر که بهر حال چریکهای فدائی خلق با حرف و عمل خود نقائص و شاید گاه لغزشهای مرا در سخن گفتن مرتفع خواهند کرد، بر نگرانی خود فائق می‌آیم و مطمئنم که شما مردم بزرگوار نیز این کمبودها را بر من می‌بخشید.

نخستین بار که شما خلقهای قهرمان را مستقیماً مورد خطاب قرار دادم در خرداد ۵۸ و همان زمانی بود که بنحوی تأثرانگیز «بهار آزادی» نام گرفته بود. من در مصاحبه‌ای به شما رجوع کردم و در آن زمان سه حرف عمده با شما داشتم که وظیفه انقلابی‌ام به من حکم می‌کرد تا علیرغم همه هیاهو و هوجی‌گریها به گوش شما برسانم: من می‌بایست به آگاهی شما برسانم که در رهبری سازمانی که آنزمان بزرگترین امید شما را تشکیل داده بود، متأسفانه مارهای خوش خط و خالی کمین کرده‌اند که با یک نقشه حساب شده سازمان را به آستانبوسی سرمایه‌داری وابسته می‌برند. ثانیاً می‌بایست به شما می‌گفتم که تحلیل علمی از شرایط جامعه و قدرت دولتی پس از قیام ۲۲ بهمن نشان می‌دهد رژیم که جانشین رژیم سلطنتی شده، همچنان رژیمی است وابسته به امپریالیسم و شرایط شبه آزادی که آنزمان در جامعه حاکم بود ناشی از تغییر شکل آن از استبداد به دموکراسی نبود بلکه این وضع از ضعف قدرت دولتی در سرکوب خلق ناشی می‌شد و بالاخره سومین چیزی که می‌بایست به شما می‌گفتم این بود که بزرگترین دستاورد قیام ۲۲ بهمن سلاحهایی بود که به چنگ آورده بودید و از شما بخواهم از تحویل این سلاحها به دولت که در آنزمان فریبکارانه خود را دولت ناشی از قیام مردم جا میزد خودداری کنید و جهت آمادگی برای نبرد قطعی با امپریالیسم و سگهای زنجیریش این سلاحها را دستمایه سازماندهی مسلح خود قرار دهید و برای جنگ تمام عیاری که دیر یا زود از طرف امپریالیسم و سگهای زنجیریش به شما تحمیل می‌شد، آماده شوید. همه بیاد داریم که این سخنان را شما با چه وضوحی فهمیدید و در واقع اینها چیزی نبود جز جمع‌بندی تجربه‌ای که شما مردم هر روز در جلوی چشم خود می‌دیدید. شما می‌دیدید که همه جا سگهای زنجیری امپریالیسم و عمال بورژوازی و خرده بورژوازی وابسته در داخل کشور به سازماندهی دستگاههای سرکوب مشغولند و در خارج مرزها امپریالیسم هر روز نیروهای جدیدی را به منطقه وارد می‌کرد. ولی در عین حال شما هیاهوی عظیمی را هم شاهد بودید که دغلکارانی که خود را حتی پیشاهنگان طبقه کارگر جا می‌زدند، در تخطئه این نظرات روشن که من مأموریت داشتم از طرف چریکهای فدائی خلق بیان کنم، براه انداختند. ولی این هیاهو مانع از آن نشد که مسیر واقعیات هر چه صریحتر صحت آن نظرات را ثابت نماید. . بار دوم در بهمن ۵۸ من این افتخار را داشتم که در سرزمین قهرمان پرور کردستان و در خاستگاه مقاومت‌های حماسی خلق گُرد، مهاباد، با شما رویاروی حرف بزنم. در ۹ ماهی که فاصله می‌شد حوادث شگرفی رخ داده بود و من به کردستان آمده بودم تا مراتب تبریک و امتنان تمام خلقهای ایران را به خلق کرد ابلاغ

کنم. در آنروز مهمترین چیزی که من می‌خواستم بگویم این بود که اعلام کنم که خلق کرد با شکست دادن هجوم سراسری که از ۲۸ مرداد همان سال توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به کردستان آغاز شده بود خدمتی بزرگ و تاریخی به انقلاب ایران کرد. من در شرایطی در مهاباد سخن می‌گفتم که خلق کرد پوزه نیروهای مسلح رژیم وابسته را تازه بخاک مالیده بود و باصطلاح بنیانگذار پلید این رژیم، خمینی را وا داشته بود تا در ۲۶ آبان مزورانه و بهر حال نومیدانه دعوت به مصالحه کند. خمینی‌ایکه در ۲۸ مرداد ۵۸ با صدور فرمان جهاد علیه خلق کرد نشان داد که بی‌چون و چرا و بی‌هیچ تردیدی ماهیتاً جز سگ زنجیری امپریالیسم چیز دیگری نیست. بلکه خلق رزمنده کرد، امپریالیسم و سردمداران رژیم جمهوری اسلامی را واداشته بود تا برای جلوگیری از سقوط رژیم که در زیر فشار مقاومت دلیرانه خلق کرد کمرش شکسته شده بود، دست به بزرگترین عوام فریبی‌ها بزند تا آنجاییکه بهشتی - این مزدوری که در قیام بهمن ۵۷ با دخالت شخصی خود جاسوسان آمریکایی را در سفارت این کشور از اسارت خلق نجات داد و کمیته‌ای از چاقوکشان و ساواکیها را به سرکردگی ماشالله قصاب در اختیار آنها گذاشت تا خودسرانه به هر کاری که بخواهند دست بزنند و حتی به بگیر و ببند انقلابیون پردازند - در صدد سازماندهی «دانشجویان خط امام و باصطلاح» «تسخیر لانه جاسوسی» بر آید. بلکه آن زمان اوج فریبکاری و شاید یکی از مکارانه‌ترین سیاستهای نو استعماری بود و آن زمان متأسفانه اوج درپوزگی و نمایش حقارت و چاپلوسی و تملق‌گوئی بسیاری از اشخاص و سازمانهایی بود که خود را بهر حال پیشاهنگان مردم می‌دانستند. من می‌بایست در آن زمان این مطلب را که - خلق کرد خود نیز بروشنی آنرا می‌دانست - تأکید کنم که این مصالحه‌ها و آشتی جوئیها و دعوت به ملاقاتها همه نیرنگ است و خلق کرد باید مسلح‌تر از همیشه خود را برای هجومهای بعدی آماده کند و اینکه فریادهای ضد امپریالیستی گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی، این سگان زنجیری امپریالیسم، به فریادهای دزدی می‌ماند که برای گمراه کردن تعقیب کنندگان خود فریاد آبی دزد آبی دزد سر می‌دهد. من می‌بایست از فرصت استفاده می‌کردم و حقارت و زبونی آن فرصت طلبانی را که پس از انتشار مصاحبه من با آن طمطراق و گنده گوئی گفته‌های مرا در آن انکار می‌کردند، نشان می‌دادم و برای اینکار کافی بود که توجه مردم را به جست و خیز اینها در جلوی سفارت آمریکا جلب کنم. همچنین من می‌بایست می‌گفتم و گفتم که هیچکس نمی‌تواند انقلابی پیگیر باشد، هیچکس نمی‌تواند خود را به انقلاب ایران وابسته بداند مگر آنکه مقاومت مسلحانه خلق کرد را مقاومتی عادلانه و برحق بداند و فعالانه به هواداری از آن برخیزد و به کسانی که بقول خودشان در مسئله کردستان «بیطرفی» اتخاذ کرده بودند و با شنیدن پیام امامشان برای مصالحه، فرصت جدیدی جهت مدیحه سرائی از این سردسته جلادان بدست آورده بودند، بگویم در مرحله‌ای حساس از انقلاب ایران آب به آسیاب امپریالیسم می‌ریزند.

من از این می‌بایست پیش‌تر بروم و حقیقتی را که امروز پس از سه سال با وضوح کامل اهمیت تاکتیکی و استراتژیکی خود را برای جنبش ضد امپریالیستی خلق ما نشان داده است تأکید کنم. من در آنزمان کردستان را سنگر انقلاب ایران خواندم ولی اکنون که برای بار سوم با شما سخن می‌گویم در چه شرایطی هستیم و من برای چه با شما سخن می‌گویم؟ اگر بخوایم بطور بسیار خلاصه بگویم ما در شرایط بس وحشتناک و در عین حال بس امیدوار کننده قرار داریم. مخصوصاً در دو سال گذشته شما خلقهای ایران و به‌همراه شما ما چریکهای فدائی خلق ایران روزهای بسیار دشواری را از سر گذرانیدیم. کمتر خانواده‌ای است که عزیزی را از دست نداده باشد و یا اعضای از آن آواره نشده باشند. مادرانی که فرزندان خود را در

اثر جلادیها و ستمکاریهای این رژیم از دست داده‌اند بشمارند و مادر من هم روح انگیز را به دنبال بهروز از دست داد و تسلسل این دو خون، ترسیم‌گر استمرار حاکمیت امپریالیسم بر کشور ما شد. همه کسانی که برای مبارزه با رژیم شاه برخاسته بودند بدست رژیم جمهوری اسلامی به خاک و خون کشیده شدند. امپریالیسم انتقام ضربه‌ای را که در از دست دادن شاه از خلق ما خورده بود بوسیله جلادان جمهوری اسلامی و در رأس آن خمینی از خلق گرفت. اولین سخنی که من با شما خلقهای قهرمان در این زمان دارم این است که برایتان، هر چه روشنتر، مجدداً این حقیقت را توضیح دهم که رژیم جمهوری اسلامی نیز همچون رژیم شاه و در وضعیت کنونی بسیار شدیدتر از رژیم شاه به امپریالیسم وابسته است و دست اندرکاران این رژیم، سگان دست آموزی هستند که با سرسپردگی صد چندان نسبت به دست اندرکاران رژیم شاه به امپریالیسم خدمت می‌کنند. بنظر من درک این واقعیت برای جنبش ضد امپریالیستی خلق ما از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است. خلقهای ما باید بروشنی بدانند که اگر نیروهای مسلح ایران برای حفظ رژیم سلطنتی و جلوگیری از سقوط بزرگ ارتشتاران تقریباً هیچ اقدامی نکردند ولی بعداً برای حفظ رژیم جمهوری اسلامی تقریباً از هیچ جنایتی خوداری ننمودند. این بدان دلیل بود که در ماههای آخر سال ۱۳۵۷ امپریالیسم حمایت خود را از رژیم سلطنتی برداشت و آنرا به رژیم جمهوری اسلامی تفویض کرد و قاطعیت امام جلادان جمهوری اسلامی هم از همین دلگرمی به حمایت امپریالیستی ناشی می‌شود. خمینی که چند سال پیش وقتی دفاعیات قهرمانانه انقلابیون ایران را در بیدادگاههای شاه و زیر جوخه‌های تیرباران آنچنان شجاعانه می‌یافت که در گریزگاه خود در نجف، از شنیدن آنها مو بر تنش راست می‌شد و سرانجام با باور نکردن این حماسه‌ها خود را تسلی می‌داد، وقتی که حمایت امپریالیسم را پشت سر خود دید، دیگر از سقوط شاه کمتر، به چیز دیگری راضی نمی‌شد.

من از شما دعوت می‌کنم که برای تفریح هم که شده هر جا که این امام شیاد کلمه اسلام را بکار می‌برد شما این کلمه را با کلمه امپریالیسم عوض کنید تا ببینید که چگونه عبارات آشکارا ریاکارانه به اعترافات «صادقانه» و «صمیمانه» تبدیل می‌شود. مثلاً شما بارها شنیده‌اید که این امام رذل - مخصوصاً در شرایط سخت و بحرانی که جنبش انقلابی ضربات بزرگی بر پیکر جمهوری اسلامی وارد می‌کند - به اطرافیانش که گاه با یادآوری تجربه شاه و حاصل دشمنی با خلق، جسارت عمل را از دست می‌دهند و بقول هاشمی رفسنجانی برای تجدید روحیه نزد او می‌روند می‌گوید: شما به منافع اسلام بیاندیشید حتی اگر تمام مردم با شما مخالف شوند، شما حرف اسلام را بزنید حتی اگر همه مردم سر این حرف اسلام با شما بجنگند. این جملات، آشکارا ریاکارانه است و ساده‌ترین مسلمانان کشور ما سالها جمله «عبادت به جز خدمت خلق نیست» را تکرار کرده‌اند. من به این کاری ندارم که آیا واقعا این جمله هم ماهیت اسلام را نشان می‌دهد یا نه، ولی بهر حال این درکی بود که تقریباً بطور بدیهی از طرف همه پذیرفته شده بود. ولی حالا این اسلام، این اسلامی که منافعش ممکن است تمام خلق را در مقابل مجریان قوانین آن قرار دهد که این امام از آن سخن می‌گوید، کدام اسلام است؟ بیائید واقعا جای کلمه اسلام را با کلمه امپریالیسم در گفته این امام عوض کنیم تا بفهمیم این اسلام کدام اسلام است. خمینی برای کسانی که به مفهوم کلمات توجه دارند، نه به ظاهر آنها، چقدر روشن حرف زده است. او به مزدوران گرداگرد خودش می‌گوید: شما به منافع امپریالیسم بیندیشید، گرچه این امر شما را با تمام خلق درگیر کند، اسلام، یعنی امپریالیسم، حامی شماست، دلگرم باشید و هاشمی رفسنجانی روز بعد پشت تریبون مجلس می‌گوید: امام به ما دلگرمی داد.

ما الآن به آینده امیدواریم به آینده اسلام یعنی امپریالیسم در این کشور امیدواریم. ننگتان باد مزدوران کثیف !

چرا ما چریکهای فدائی خلق، همواره بر روی وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم تأکید داریم و چرا من می‌خواهم پیش از هر چیز در این فرصتی که پیش آمده از این مسئله صحبت کنم که این رژیم هم مانند رژیم شاه وابسته به امپریالیسم است و کارگردانان این رژیم همانند کارگردانان رژیم شاه جز سگان زنجیری امپریالیسم چیزی نیستند؟ این برای آن است که از یکسو درک این واقعیت و نتایج عملی حاصله از آن برای پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی که در حال حاضر عمدتاً به شکل مبارزه بر ضد رژیم جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد برای ما اهمیت تعیین کننده دارد و از سوی دیگر اتفاقاً در همین زمینه، چه از جانب دشمن و چه از جانب عناصر ناپیگیر درون خلق، بیشترین کوشش جهت گیج کردن مردم و فریب آنها و سوق دادن انرژی انقلابی آنها در مسیر انحرافی صورت می‌گیرد. سردمداران جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست آنها چنین وانمود میکنند که گویا آنها بر این اعتقادند که از طرف خدا مأموریت دارند تا در زمین «حکم قرآن» را جاری کنند و دوستان نادان خلق نیز (من اینجا از بد خواهان سخن نمی‌گویم و آنها را در همان دسته اول قرار می‌دهم) بله، دوستان نادان خلق نیز در مقابله با این دغلیکاری، کار خود را از جایی آغاز می‌کنند که آنها به پایان رسانده‌اند. آنها درست این ادعا را می‌پذیرند و آنگاه فریاد و فغان بلند می‌کنند که مثلاً بیائید و ببینید چگونه اینها در عصر اتم می‌خواهند قوانین عهد بوق را اجرا کنند و یا آنکه ببینید چگونه مذهب باعث خانه خرابی و سرکوب مردم شده است و آنگاه نتیجه عملی‌ای که می‌گیرند این است که باید به جنگ با آخوند و به جنگ با مذهب برخاست و به این ترتیب جبهه متحدی بر ضد آخوند و مذهب تشکیل می‌شود که متأسفانه در یکسوی آن سلطنت طلبهای کثیفی قرار دارند - که هنوز از میان آنهمه عطر و ادکلن هائی که می‌زنند بوی خون فرزندان خلق از تنش‌شان به مشام میرسد و لکه‌های این خونها بر دستهایشان دیده می‌شود - و در سوی دیگر ابلهانی که برای اثبات دانائی خود حتی به مارکسیسم و کمونیسم هم متوسل میشوند. اینها همه رژیم اسلامی را مستقل از امپریالیسم و صرفاً در رابطه با نقش مذهب و روحانیون در ایران توجیه می‌کنند و مردم را به مبارزه با آنها فرا می‌خوانند. تبلیغات ظاهرالصلاح آنها اتفاقاً زمینه هائی هم برای پذیرش دارد. مگر نه اینکه مردم امروز زیر هر حکم اعدای حداقل امضای یک آخوند را می‌بینند و مگر نه اینکه همه چیز در این جمهوری اسلامی به نام اسلام صورت می‌گیرد و حتی آن وزیر بی‌سر و پای کار، کار را به آنجا کشاند که گفت: اگر قانون کار، بیمه و حق بازنشستگی را برای کارگران اجباری کند کار خدا در آن جهان برای تقسیم بهشت و جهنم مشکل می‌شود. ولی من می‌خواهم بگویم این درست است که تکان حاصل از جنبش انقلابی، آنچنان جامعه ما را دچار غلیان کرده است که کثافات و رسوبات قرون از اعماق آن بالا آمده‌اند و در سطح پراکنده شده‌اند ولی اگر حمایت امپریالیسم از این کثافات نبود با اولین حرکت امواج انقلاب، دریای خلق از وجود آنها پالوده می‌شد. اما آنچه باعث شده است که این گدایان شب جمعه - که عمری را به طفیل مردم زندگی کرده‌اند - امروز اهرم قدرت دولتی را در دست داشته باشند همان است که امام رذل، آنرا «دست غیبی» و ما سیاست نو استعماری امپریالیسم می‌خوانیم. بارها خمینی و دیگر سران جمهوری اسلامی گفته‌اند که اگر بخواهیم رمز موجودیت خودمان را بر سر قدرت بفهمیم جز توسل به معجزه کار دیگری نمی‌توانیم بکنیم و اتفاقاً تحلیلهای فرصت طلبانه بظاهر مارکسیستی نیز اغلب به همین نتیجه می‌رسند.

همه چیز روشن است: بحران اقتصادی، تورم، گرانی، فقر و درماندگی، جنگ و آوارگی، بحران سیاسی، کشمکشهای درون قدرت و از همه بالاتر مخالفت، نه! تنفر شدید خلق قهرمان و یک مقاومت مسلحانه تقریباً سراسری آنها همه جا بچشم می‌خورد ولی با وجود این، ظاهراً مشتی آخوند که سرمایه‌ای جز بلاهت و تنگ نظری و دناوت و قساوت قلب ندارند، در اریکه قدرت برجای هستند. بله معجزه‌ای که رفسنجانی هر جمعه در حضور جمع از آن سخن می‌گوید، باید بمدد این تحلیلگران فرصت طلب بیاید تا توجیه کنند که چگونه اینها همچنان بر سر کارند. ولی اگر بخواهیم در اینجا بجای کلمه معجزه مفهوم واقعی آنرا بگذاریم هیچ عبارتی دقیقتر از حمایت امپریالیسم نمی‌توان یافت، حمایتی که وقتی شاه از دست داد، علیرغم آن دستگاه عریض و طویلش حتی یکروز هم نتوانست در این کشور باقی بماند و خودش با لحن تائید آمیز - در آخرین کتابی که بنامش منتشر کرد - این سخن سرلشکر ربیعی فرمانده نیروی هوایی را نقل نمود که در بیدادگاه جمهوری اسلامی گفته بود: «هويزر شاه را مثل موش مرده‌ای از ايران بيرون انداخت.» ربیعی جرأت نکرد بگوید: و خمینی را سوار بر هلیکوپتر همان نیروی هوایی، در بهشت زهرا نشانند.

بله می‌گفتم که برای تحلیلهای انحرافی فرصت طلبان زمینه هائی هم موجود است. وقتی آخوندها عوامل رژیم سابق را به جوخه‌های اعدام می‌سپردند و حالا هم گاه و بیگاه خبر اعدام سلطنت طلبان را می‌شنویم، زمینه برای این شیادی فراهم می‌شود که بگویند اگر آنها نوکران امپریالیسم بودند، پس لابد اینها نوعی تضاد با امپریالیسم دارند که دست به اعدام سلطنت طلبان می‌زنند و اگر که اینها در عین حال به اعدام انقلابیون نیز دست می‌زنند، این نه از ماهیت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بلکه از خصلت ارتجاعی و واپسگرایی این رژیم ناشی می‌شود. اینگونه توجیه‌ها در نظر نمی‌گیرند که: قرن ما به عبارتی قرن جنگهای امپریالیستی است و امپریالیستها در تضادهای درونی خود جنگهایی را برآه‌انداخته‌اند که در تاریخ بیسابقه بوده است. اینها نمی‌فهمند که کسانی که بعد از جنگ جهانی دوم، دژخیمان فاشیسم و نازیسم را به جوخه‌های اعدام سپردند، همان امپریالیستهای بودند که ما میزان جنایتکاریشان را در جنگهای الجزایر و ویتنام بخوبی دیدیم. بله تضادهای میان امپریالیستها و وابستگانشان، مخصوصاً در آنزمان که بود و نبود نظام امپریالیستی از طرف جنبش توده‌ای در معرض تهدید جدی قرار دارد به آنچنان شدتی می‌رسد که اینها بیرحمانه بجان هم می‌افتند. اگر در فرانسه، دولت بعد از جنگ، پتن و اعضای دولتش را به محاکمه می‌کشد، از این امر نباید نتیجه گرفت که یکی از این دو باید نماینده بورژوازی امپریالیستی فرانسه و دیگری در هر حال مخالف باشد. چنین چیزی نیست. اینها هر دو نمایندگان همین بورژوازی هستند و این محاکمه از تضادهای درون طبقه حاکم ناشی می‌شود. اگر ضیاء الحق، علی بوتو را اعدام می‌کند و خمینی، نصیری و قطب زاده را به جوخه‌های اعدام می‌سپرد این برای هیچیک از آنها نشان دهنده هویت سیاسی مستقل از امپریالیسم نیست و فقط بیانگر تضاد هائی است که در درون امپریالیسم و در درون طبقه حاکمه وابسته این کشورها وجود دارد.

من می‌خواهم پیش از هر چیز بر این امر تکیه کنم، از آن جهت که نگران هستم که مبدا مردم ما فریب اینگونه ساده‌اندیشیها را بخورند و ما در مرحله بعدی انقلابمان با نتایج وخیم آن مواجه شویم. نهضت ما در مقابل رژیم شاه، تجربه گرانبهائی برای ما بجا گذاشت. من از شما می‌خواهم که صمیمانه به این تجربه بیندیشید. یادتان هست در آن زمان خیلی‌ها گمان می‌کردند که تنها عامل فلاکت، بدبختی،

اختناق و وابستگی در کشور ما، شاه و رژیم سلطنتی است و بسیاری از تحلیلهای فرصت طلبانه نیز همین را نشان می‌داد. و وقتی ما چریکهای فدائی خلق می‌گفتیم رژیم سلطنتی شاه تنها یکی از اشکال حکومت امپریالیستی است، همه گونه برچسبها، از آنارشیزم تا سادماندیش بما می‌زدند. ولی واقعیت چه بود؟ رژیم شاه رفت، ولی اختناق ماند، فلاکت ماند، وابستگی ماند، امروز باز دارد همان تجربه تکرار می‌شود و اگر شما هشیار نباشید، امپریالیسم باز این بار در چهره مخالفت <سرخستانه> و به سبک امام <قاطعانه> در مبارزه با آخوند و مذهب، در مرحله دیگری خود را بنام انقلاب و بنام جنبش توده‌ها از لحاظ سیاسی تجدید آرایش خواهد داد و جنبش خلق را وسیله گسترده بساط دیکتاتوری‌ای خواهد کرد که من از هم اکنون به شما می‌گویم از دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی صدها بار سیاه‌تر خواهد بود. بگذارید تأکید کنم: صدها بار سیاه‌تر. زمانی بود که ساده لوحانی می‌گفتند مگر دیکتاتوری از دیکتاتوری شاه هم بدتر می‌شود و امروز باز من اینجا و آنجا می‌شنوم که بعضیها می‌گویند مگر دیکتاتوری از دیکتاتوری جمهوری اسلامی بدتر هم می‌شود. بله اگر ما نادان باشیم، اگر ما بدنبال <قهرمانان> ضد مذهب بیفتیم دیکتاتوری‌ای صدها بار سیاه‌تر از جمهوری اسلامی در انتظار ماست.

مردم ما فکر صحیحی در سر دارند وقتی به هر درختی در کنار خیابانها بعنوان چوبه دار آینده یکی از این آخوندهای رژیم نگاه می‌کنند. فرخنده باد آنروز! باید چنین کرد. هیچ زیوری برای خیابانهای شهرهای ما بهتر از لاشه پلید این جانیان بر درختها و تیرهای چراغ برق نیست. اینکار را باید کرد. لازم است. حتما خواهیم کرد، ولی به همین اکتفا نخواهیم کرد. در کنار لاشه این دغلکاران باید لاشه آن بوروکراتها و تکنوکراتهای تحصیلکرده اکثراً خارج رفته را نیز که امروز ریش گذاشته و اسلام پناه شده‌اند و همه کارها را بواقع بدست خود و بظاهر بنام آخوندها انجام می‌دهند همراه با آن پس مانده‌های طبقات که بنام حزب الله به جنایت مشغولند بیاویزیم. این قلم را به آن قلم اضافه کنید. ولی هنوز کار ما تمام نیست. ما باید تمام عوامل وابستگی را هم که اگر باقی بمانند تا ابد از این جانیان در دامن خود خواهند پرورد را از بین ببریم. اینها همه درست است. همه را باید انجام داد. ولی آیا می‌توان به صرف مبارزه با روحانیون به چنین موفقیت‌هایی نائل آمد؟ آیا می‌توان این اقدامات را در چارچوب مبارزه علیه مذهب انجام داد؟ نه! اگر چنین کنیم مطمئن باشید که عوامل سرسپرده امپریالیسم در انجام اینکار از همه شجاعت‌تر و بی پرواترند و چه بسا که آنها در این کار چنان «حماسه‌هایی» بیافرینند که همه ما انگشت به دهان بمانیم و وقتی به خود آئیم که بینیم این شجاعت نه از روحیه انقلابی بلکه از قساوت جلادان سرچشمه می‌گرفته است. من می‌خواهم روی این اصل تکیه کنم که ما باید کینه مقدس خود را نسبت به این آخوندهای جانی با آگاهی انقلابی صیقل دهیم. من می‌خواهم به این اصل تکیه کنم که صلاح ما نیست، درست هم نیست، کافی هم نیست که بگوئیم آخوندها و مذهب. آیا اکثر مردمیکه امروز از این آخوندهای حاکم متنفرند، مذهبی نیستند؟ آیا ما می‌توانیم در آنروز فرخنده، آخوندی را که امروز با اینها همکاری نمی‌کند به آن تیرهای چراغ برق آویزان کنیم بدون آنکه انقلابمان را لکه دار کرده باشیم؟ من می‌خواهم بشما هشدار دهم که مبادا هیستری ضد آخوندی و ضد مذهبی که متأسفانه امروز از طرف پاره‌ای از روشنفکران ظاهراً دست چپی نیز دامن زده می‌شود، جانشین احساسات سنجیده ضد امپریالیستی شود. ما چریکهای فدائی خلق، خود با تکیه بر جهان بینی پرولتاریائی یعنی مارکسیسم، صادقانه بر این اعتقادیم که: مذهب ابزاری است برای تسهیل استثمار توده‌های زحمتکش خلق بدست طبقات استثمارگر. صرفنظر از جنبه‌های بینشی

و فلسفی این امر، برای این گفته ما چه دلیلی روشنتر از عملکرد همین دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی وجود دارد که همه ما تجربه ملموس آنها را در جلوی چشم خود داریم. آیا شاه همواره ادعا نمی‌کرد که مأموریت ویژه‌ای برای وطنش دارد که خداوند آنرا به او داده؟ آیا بارها ادعا نکرد که امام زمان را به خواب دیده یا دست علی او را از مرگ رها نموده و مزورانه به زیارت‌های پر سر و صدا نمی‌رفت و قرآن آریامهری چاپ نمی‌کرد؟ و آیا همه اینها را در جهت و بعنوان وسیله تسهیل استثمار خلق ما از جانب امپریالیسم و طبقات استثمارگر داخلی قرار نمی‌داد؟ مگر همین امروز رژیم خمینی با وضوحی باز هم بیشتر همین مذهب را بعنوان وسیله‌ای برای توجیه وجود استثمار، انقیاد، اختناق و وابستگی بکار نمی‌گیرد؟ ولی ما بلافاصله پس از ذکر این مطالب روشن و صریح در مورد مذهب که از تکرار آن و حتی افتخار به آن، لحظه‌ای هم بخود تردید راه نمی‌دهیم و بهیچوجه سعی نمی‌کنیم حتی در مقابل مذهبی‌ترین توده‌ها آنها را پنهان کنیم، و چنان پنهانکاری را دلیل عوامفریبی می‌دانیم، اما در عین حال اضافه می‌کنیم که علت اساسی وجود استثمار، استبداد، استعمار در روابط ظالمانه اقتصادی‌ای نهفته است که دولت حاکم عمدتاً با تکیه بر نیروی سازمان یافته مسلح آنها را حفظ می‌کند و هدف اصلی حمله ما هم باید همین زور سازمان یافته یعنی قدرت دولتی باشد.

در راه مبارزه البته تا آنجائیکه که لازم باشد باید سعی کرد اینگونه سلاحهای فرعی نظیر مذهب و غیره را نیز در دست دشمن خنثی و بی‌اثر نمود. ولی هرگاه هدف اصلی حمله خود را، تأکید می‌کنم هدف اصلی خود را متوجه روحانیون و مذهب کنیم، عوامل استثمار، استعمار و استبداد را در جای خود دست نخورده باقی گذاشته‌ایم و کوشش ما حداکثر به تغییر مهره‌ها و دستکاری ایدئولوژی رسمی از طرف استثمارگران منجر خواهد شد. وقتی من می‌گویم مذهب وسیله‌ای است در دست استثمارگران برای تسهیل استثمار توده‌های زحمتکش، از آن این نتیجه را می‌گیرم که هر دولت مذهبی، تحت هر عنوانی و با هرگونه توجیهی حکومت اقلیت استثمارگران (و در شرایط ما وابستگان به امپریالیسم و خود امپریالیستها) بر علیه توده میلیونی زحمتکش‌شان خواهد بود. ولی امروز روشنفکرانی در جامعه هستند که بخیال خودشان کمر به قتل مذهب بسته‌اند و ساده لوحانه می‌اندیشند که جنایات جمهوری اسلامی به نام مذهب زمینه را در کشور ما برای بخاک سپردن قطعی مذهب در این سرزمین آماده کرده است. این تفکر برای جنبش انقلابی خلق در این مرحله بسیار خطرناک است. من می‌گویم و توصیه می‌کنم، حتی به مذهبی‌ترین افراد توصیه می‌کنم که با من تکرار کنند مرگ بر هرگونه حکومت مذهبی و من مطمئنم که در این احساس بسیاری از توده‌های شدیداً مذهبی نیز با من هم آوا هستند. ما می‌خواهیم به کمک همین مذهبیها ریشه حکومت‌های مذهبی را بکنیم. هنر ما بعنوان انقلابیون در همین خواهد بود. همه جا در جهان در سرنگونی حکومت‌های مذهبی، توده‌های مذهبی نقش مؤثری داشته‌اند. در اروپا سالها روحانیون حکومت کرده‌اند. کسانی که گمان می‌کنند جلادی بنام مذهب، ابتکاری است که خمینی زده، اندکی به تاریخ رجوع کنند تا بفهمند که این موجود کودن چیز نویی با خود نیاورده است. توده‌های اروپائی در مقابل حکومت‌های مذهبی قد علم کردند و چنان اینگونه حکومتها را به زباله دان تاریخ فرستادند که امروز دیگر کسی جرأت صحبت کردن از حکومت مذهبی را در این کشورها بخود راه نمی‌دهد و حتی در آنجا که احزاب مسیحی در حکومتند، حکومت غیر مذهبی است. روشنفکر کودنی که بین مذهبی بودن مردم و مذهبی بودن حکومت رابطه علت و معلولی را می‌جوید، ذهن تاریخی ندارد.

حال قبل از اینکه این بحث را تمام کنم می‌خواهم بحث دیگری را که بی‌ربط با این حرف نیست اندکی باز کنم. پاره‌ای از محافل روشنفکران وابسته به امپریالیسم که خود را لائیک یعنی مخالف تداخل مذهب در دولت می‌دانند همه نابسامانیهای موجود در کشور را به نادانی آخوندها در اداره امور نسبت می‌دهند. متأسفانه پاره‌ای از باصلاح روشنفکران چپ نیز اینرا همراه آنها تکرار می‌کنند. اینها نابسامانی امور را نه به بحران بیسابقه‌ای که سیستم اقتصادی امپریالیسم در چند سال اخیر در سراسر جهان بدان دچار شده است و در اقتصاد کشور ما بدلیل وابسته بودن، آثار خود را بنحوی بارزتر نشان می‌دهد، نسبت می‌دهند، بلکه این نابسامانیها را در کودنی آخوندها می‌بینند و به این ترتیب رأی برائت امپریالیسم و نظام اقتصادی گندیده‌اش را صادر می‌کنند: «این امپریالیسم نیست که گندیده است، این مذهب و آخوند است که کودن و گندیده‌اند»! من می‌خواهم عکس این حرف را بزنم و بگویم اتفاقاً آخوندهای حاکم برای معطر کردن پیکره گندیده امپریالیسم کوششهای مجدانه می‌کنند و اتفاقاً دست‌آورد هائی هم اینکار برای امپریالیسم در ایران داشته است. اگر بگوئیم در کشور ما چون آخوندها بر سر کارند و به همین دلیل تورم هست، بیکاری هست، کمیابی و جنگ هست، آیا در آرژانتین هم آخوندها در حکومت دخالت دارند که بیکاری و تورم دولت را مجبور کرده است بیاد فتح جزایر مالوین و جنگ با انگلستان بیافتد؟ اگر بگوئیم در کشور ما آخوندها می‌توانند صنایع را به کار بیاندازند و به همین دلیل بیکاری هست، چرا در کشور انگلستان که مادر تعدادی از صنایع ما در آن قرار دارد سه میلیون بیکار وجود دارد؟ به آمار بیکارهای آلمان، فرانسه و آمریکا نگاه کنید، زیاد کمتر از مال ما نیست ولی اگر وضع ما بدتر از آنهاست برای این است که ما اولاً وابسته‌ایم، ثانیاً وابسته‌ایم و ثالثاً نزدیک به پنج سال است که به جنگ مرگ و زندگی به روابط امپریالیسم بر خاسته‌ایم.

من در مقابل کسانی که فساد، کودنی، کاهلی و شکمبارگی آخوندها را وسیله‌ای برای لاپوشانی چهره غارتگر و جنایتکار امپریالیسم قرار می‌دهند، از این موجودات بیچاره دفاع می‌کنم و می‌گویم درست است که آخوندهای حاکم همه این صفات را دارند ولی اتفاقاً این صفات نه تنها مانع انجام وظیفه آنها در پست‌هایی که بعهد گرفته‌اند، نیست بلکه شرط لازم احراز اینگونه پستها داشتن همین صفات است. بیائید بی‌انصافی را کنار بگذاریم. هر پُستی را که امروز آخوندی اشغال کرده این آخوند را با اشغال کننده همین پست در زمان رژیم شاهنشاهی مقایسه کنید. ببینید از نظر فردی این آخوندها چیزی از آنها یا آنها چیزی از این آخوندها کمتر دارند؟ اگر بخواهیم بطور دقیق بگوئیم هر دو به یک اندازه همین صفات را دارند. ولی بدبختی خمینی و دار و دسته‌اش در این است که در دورانی به حکومت مشغولند که بحرانی بیسابقه نظام وابسته به امپریالیسم ایران را که حفاظتش بر عهده آنها سپرده شده، فرا گرفته است و اصلاً بدلیل همین بحران است که این موجودات به این مقام رسیده‌اند. شاه روزی شش میلیون بشکه نفت می‌فروخت خریداران نازش را هم می‌کشیدند؛ از بس هم پیشنهاد افزایش قیمت کرده بود و خریداران هم پذیرفته بودند «عقاب اوپک» هم لقب گرفته بود. خمینی بیچاره می‌خواهد روزی یک میلیون و پانصد هزار بشکه بفروشد، باز خریدار پیدا نمی‌شود. هر چه قیمت را پائین می‌آورد باز کسی نمی‌خرد. حال در کشوری که اقتصادش اینگونه به ارز حاصل از نفت وابسته است، یک چنین کاهش درآمدی چه بحرانی می‌تواند برای چنین رژیمی بوجود آورد؟ خوب، اگر شاه بود چه می‌کرد؟ مگر با فرمان ملوکانه می‌شود ارز خارجی بدست آورد؟ نه، اگر او هم بود، آش همین آش بود و کاسه همین کاسه. آنوقت که شاه از

وحشت بزرگ خبر می‌داد خودش می‌دانست چه می‌گوید، وحشت بزرگ، بحران روابط امپریالیستی در ایران بود. وابستگی اقتصاد ما به اقتصاد امپریالیستی که در دوره شاه شدت هر چه بیشتری یافت وقتی سیستم جهانی امپریالیسم دچار بحران شد در پس خود می‌بایست وضع نابسامان امروزی را بوجود بیاورد. اوپک در سال ۵۵ روزانه ۴۵ میلیون بشکه نفت می‌فروخت، باز مشتریان التماس می‌کردند که اندکی زیاد کن و همین شاه خودمان می‌گفت بیست سال دیگر چکار کنم؟ آخر تمام می‌شود، بیشتر از این نمی‌شود. حالا اوپک خودش قرار ۱۶ میلیون بشکه تولید روزانه می‌گذارد و باز هم مشتری نیست. چرا اینطور شده است؟ برای اینکه بحران عمومی سرمایه‌داری، تولید را در سراسر دنیا به رکود کشانده است، در نتیجه به نفت احتیاج نیست. کارخانه‌ها خوابیده‌اند، کارگران بیکارند و اتفاقاً آخوندها تردستی خوبی داشتند. مثلاً آنها در ایران، بدلیل اینکه اسلام راجع به زن إله گفته و بله، سعی می‌کنند نیمی از جمعیت را از بازار کار بیرون کنند بدون آنکه گناهش به گردن مقصر اصلی یعنی نظام امپریالیستی بیفتد. بگذار زنان بیکار شوند و به اسلام فحش دهند و واقعا فکر کنند که اسلام آنها را بیکار کرده است. می‌فهمید اسلام و آخوندها چقدر در ایران بدرد امپریالیسم می‌خورند. خمینی به جای اینکه بگوید امپریالیسم از ما می‌خواهد که منافقین و کفار یعنی مجاهدین و کمونیستها را بکشیم، می‌گوید «اسلام» از ما می‌خواهد. ولی ما بجای آنکه بگوئیم روابط امپریالیستی باعث بیکاری بخش بزرگی از جمعیت ما شده، می‌گوئیم اسلام زنان ما را بیکار و خانه نشین کرده است. بسیار خوب من می‌خواهم به شما مردم بگویم باید از این هشیارتر بود. باید پشت این اسلام اسلامها، مقصرین واقعی را پیدا کرد. و این اولین حرف من بود با شما مردم در اینجا. بگذارید به من بگویند تو خلقی هستی نه کمونیست. من همواره در آغاز با خلقم سخن می‌گویم. من اینرا می‌دانم و بگذار عده‌ای انکار کنند که من می‌دانم که خلق به اقشار و طبقات مختلف تقسیم می‌شود که هر کدام خواستها و منافع خاص خود را دارند و این خواستها و منافع با همدیگر متناقض هم هست. بعداً به این مسئله برمی‌گردم. من اکنون دارم از جبهه اصلی نبرد در مرحله کنونی صحبت می‌کنم ولی بعداً خواهم گفت در این نبرد کی قاطع‌تر است؛ کی متزلزل‌تر.

مطلب دیگری که می‌خواهم در اینجا مطرح کنم و با مطلب نخست مستقیماً در رابطه است، پیرامون آینده رژیم جمهوری اسلامی است. اغلب پرسیده می‌شود که آینده رژیم جمهوری اسلامی چه می‌شود. آیا سقوط آن قریب الوقع است یا امکان تثبیت و استمرار نسبتاً طولانی دارد؟ بنظر من امپریالیسم بر روی رژیم جمهوری اسلامی در ایران و بطور کلی بر روی اسلام در کشورهای مسلمان بیش از آن سرمایه‌گذاری کرده است که به این سادگیها به سقوط رژیم جمهوری اسلامی در ایران تن دهد. وانگهی در شرایطی که امپریالیستها تحت تأثیر فشار توده‌های خود قادر نیستند مثلاً مثل سالهای سی و چهل مستقیم و بیدریغ به رژیمهایی که آشکارا به وابستگی خود به امپریالیسم می‌بالند برای سرکوب نهضت‌های مردمی کمک کنند، چه رژیمی بهتر از جمهوری اسلامی می‌توانست در کشوری مثل ایران که دستخوش جنبشی مردمی با آن عظمت بود به امپریالیسم خدمت کند؟ همه کشتارها و جنایاتی که به وسیله این رژیم صورت گرفته برای سرکوب کردن جنبش انقلابی مسلماً لازم بود و همه آنها توسط این رژیم صورت گرفت در حالیکه امپریالیسم ظاهراً با دست پاک و با ژست مخالف با این رژیم و تظاهر به اینکه گویا از ددمنشی‌های این رژیم به خشم آمده است خود را از معرکه برکنار نشان می‌داد.

در مورد مداخله در زندگانی خصوصی مردم نیز گاه ممکن است این توهم پیش آید که اگر این

مداخلات به این صورت انجام نمی‌شد خیلی از نارضایتی‌ها از رژیم بوجود نمی‌آمد و این مداخلات صرفاً به خصلت مذهبی رژیم نسبت داده می‌شود و گمان می‌شود که اگر یک رژیم غیر مذهبی بر سر کار بود بسیار آسانتر می‌توانست رضایت مردم را جلب کند و یا لاقلاً بر سر مسائلی نظیر حجاب و نماز به دست و پای مردم نمی‌پیچید و بی‌جهت برای خود دشمن تراشی نمی‌کرد. اینگونه اظهار نظرها این مطلب را از یاد می‌برند که برای سرکوب یک جنبش مردمی در شرایط بحران عمیق سیاسی - اقتصادی، هر رژیم وابسته‌ای غیر از رژیم جمهوری اسلامی نیز ناگزیر بود که کوچکترین مسائل خصوصی مردم را زیر نظر بگیرد و هر رژیمی غیر از جمهوری اسلامی نیز ناگزیر بود برای اینکار یک مَحْمَل ایدئولوژیک بتراشد و خود بخود هرگونه نظارتی از این قبیل، مخالفتها را در وهله اول متوجه خود این نظارت می‌کند و از قضا رژیمها تا حدی جنبه سیاسی مخالفتها را با خود به این ترتیب تخفیف می‌دهند. اگر امروز مخالفت، مثلاً بیشتر به صورت مخالفت با چادر، مخالفت با نماز اجباری، مخالفت با جیره بندی و غیره و غیره خود را نشان می‌دهد، این یکی از ثمرات فرعی مداخله در زندگی خصوصی مردم برای رژیم است. این مخالفتها انعکاس مخالفت کلی مردم با خود رژیم است و هرگاه این مسائل دست و پا گیر، روزمره، نبود احتمالاً مخالفت با رژیم به اشکالی بسیار عالیتر و مؤثرتر جلوه می‌کرد. البته اینهم هست که هنگام برقراری یک کنترل بظاهر مذهبی بر زندگی مردم، رژیم ناگزیر است از دو قشر اجتماعی که از لحاظ روحیه اجتماعی و سازمانی در پست‌ترین و عقب مانده‌ترین مراحل قرار دارند، استفاده کند: یکی لمپنها و دیگری خشکه مقدسه‌ای فرصت طلب و مسلط کردن چنین موجوداتی بر زندگی خصوصی مردم، در بسیاری موارد، باعث افراط‌کاریهایی می‌شود که از اختیار گردانندگان رژیم هم خارج می‌شود. ولی تصور کنیم که رژیم وابسته‌ای غیر از این بود، آیا او نیز ناگزیر نبود برای برقراری این کنترل، البته تحت لفافه ایدئولوژیک دیگری، از لمپنها و دیگر قشرهای عقب مانده اجتماع استفاده کند؟ و آیا در آنصورت نیز چنین افراط‌کاریهایی نمی‌شد؟

گاه گفته می‌شود، درست است که رژیم جمهوری اسلامی برای سرکوب جنبش مردم وسیله خوبی بود ولی این رژیم بدلیل عقب ماندگی و واپس گرایی خود قادر به راه‌انداختن چرخ اقتصاد کشور و برقرار کردن شرایط استثمار سرمایه وابسته به امپریالیسم نیست. اینها برای اثبات ادعای خود مثالهای متعددی از بی‌نظمی در تولید، خوابیدن کارخانه‌ها، کنار گذاشتن متخصصین و دلایل ظاهری که رژیم برای این کارها ارائه می‌کند، می‌آورند. اینها که، در کل، وجود بحران عمیق اقتصادی را قبول دارند و می‌پذیرند که این بحران حتی قبل از کاهش درآمد نفت تمام ارکان اقتصادی جامعه ما را فرا گرفته بود و بطریق اولی پس از کاهش درآمد نفت بر شدت آن افزوده شد، نمی‌خواهند نتایج واقعی و مشخص این حکم کلی خود را بپذیرند. آنها نمی‌خواهند به این نتیجه برسند که نابسامانی در کار تولید ناشی از بحران اقتصادی است. آنها نمی‌بینند که بزرگترین تراستها و کارتل‌های امپریالیستی نیز که از بهترین مدیریت‌ها برخوردارند هر روز بدلیلی کارخانه‌ها و شعب تجاری خود را تعطیل می‌کنند و البته در هر مورد هم سعی بر این است که این یا آن فرد، این یا آن مدیر، این یا آن سندیکا در این مورد مقصر شناخته شود و مخالفتها متوجه وی گردد تا کل سیستم آماج قرار نگیرد. انداختن تقصیر نابسامانی در تولید به گردن عقب ماندگی و واپس گرایی رژیم مضحک‌ترین ناسزائی است که تاکنون به این رژیم گفته شده است. تا جائیکه به دستگاه بوروکراتیک و اقتصادی دولت مربوط می‌شود، این دستگاه امروز نیز مانند گذشته اساساً بدست درس خوانده‌های بوروکرات و تکنوکراتی اداره می‌شود که استخوانبندی آنها را فارغ التحصیلان دانشگاههای کشورهای غربی

تشکیل می‌دهند (در این مورد مطالعه شرح حال کسانی که در انفجار دفتر حزب جمهوری کشته شدند بسیار آموزنده است. اکثرا افرادی که پستهای مهم اداری و اقتصادی داشتند، فارغ التحصیلان آمریکا و اروپا بودند).

اصولا در شرایط بحران، بورژوازی خود به وسائل گوناگون می‌کوشد تا کارخانه‌ها را بخواباند و کار معاملات را لنگ کند. بورژوازی با تحریک سندیکاها به اعتصاب، با بازخرید کردن کارگران و اخراج آنها، با اخراجهای غیر قانونی، با ایجاد هرج و مرج در محیط کار توسط باندهای سیاه اجیر شده و خلاصه به هر وسیله ممکن جهت توقف کار تولید و تجارت و تخفیف آثار مرگبار بحران برای کل نظام می‌پردازد. در این میان دردناکترین راه حلها برای آن، این است که خودش بعنوان مقصر اصلی تعطیل کارها جلوه کند و اتفاقا کار مبلغین مبارز نیز در این میان، آن است که ظاهر قضایا را کنار زده و دست خود بورژوازی را در تمام این جریانات نشان دهند. ولی ظاهرا کار کسانی که اینگونه تحلیلها را از رژیم جمهوری اسلامی به دست می‌دهند عکس این است، آنها بحران را بگردن آخوندها می‌اندازند. «آخوندها هستند که نمی‌گذارند چرخ تولید بگردد»، «آنها هستند که نمی‌گذارند توزیع کالا درست انجام شود»، «آنها هستند که کار بازار را مختل کرده‌اند و غیره و غیره». به این ترتیب صاحبان اینگونه تحلیلها گاه به این نتیجه می‌رسند حالا که جنبش سرکوب شده - و ظاهرا باید برای آنکه کاملا سرچشمه آن نیز خشک شود، تولید را نیز راه‌انداخت و وضعیت اقتصادی را سروسامان داد- دیگر باید این رژیم جای خود را به رژیمی بدهد که گویا برای رشد و تکامل تولید سرمایه‌داری متناسب خواهد بود. ولی واقعیات خلاف این امور را نشان داده‌اند و این رژیم که ظاهرا در زمینه اقتصادی نادان و نفهم جلوه می‌کرد، توانسته است در شرایط بحرانی بسیار شدید و البته با استفاده از اهرمهای وابستگی نقش اقتصادی‌ای را که در این مرحله، امپریالیسم از یک رژیم وابسته توقع دارد، همچون نقش سیاسی خود کم و بیش به خوبی انجام دهد. کسانی که بظاهر دچار موهومات مذهبی و اندیشه‌های عقب مانده در زمینه اقتصادی جلوه می‌کردند، در بازار بین‌المللی و مخصوصا در بازار نفت با واقع بینی و مصلحت اندیشی کامل عمل کردند و در هر مورد به اقتضای همان مورد، کار خود را پیش بردند.

خلاصه کنم اینگونه دلایل برای بی‌آینده بودن رژیم جمهوری اسلامی فاقد بنیان واقعی و مادی است. می‌رسم به دلیلی که به هر نحو از طرف پاره‌ای نیروها مطرح می‌شود و آن این است که: «این رژیم بیش از آن دست به جنایت زده که دیگر بتواند برای مدتی طولانی باقی بماند»، کمتر خانواده‌ای است که این رژیم از او یک قربانی نگرفته باشد و باصطلاح با آن دشمنی خونی نداشته باشد. در چنین شرایطی بر سر کار نگهداشتن چنین رژیمی تا این حدّ منفور و یا اگر به عبارت کسانی بگوییم که این رژیم را با امپریالیسم مرتبط نمی‌دانند بر سر کار ماندن این رژیم برای مدتی طولانی غیر ممکن است، رژیم با جنایاتش خود را بی‌آینده کرده است. ولی آیا ما تجربه اندونزی را در پی خود نداریم؟ آیا رژیم جلادی که در عرض چند روز نزدیک به یک میلیون نفر از مردم اندونزی را قتل عام کرد، هنوز سالها نیست که در این کشور بر سر کار است؟ آیا این یک میلیون نیز هر کدام به یکی از خانواده‌های این کشور تعلق نداشتند؟ نمونه شیلی را در نظر بگیریم، آیا پینوشه امروز در ادبیات جهان سمبل جلادی و سفاکی نیست؟ چرا امپریالیسم او را بر سر کار نگه داشته است و یا چگونه او بر سر کار مانده است؟ اصولا در کشورهای وابسته، کدام رژیم را می‌شناسیم که بدون آنکه هر روز و هر شب به جنایات آشکار بر ضدّ خلق خود

دست بزند و حتی برای ارباب مردم این جنایات را نمایش بدهد به حکومت خود ادامه می‌دهد؟ البته من می‌پذیرم که وضعیت ایران، وضعیت ویژه‌ای است. انقلاب گرچه مختنق شده است ولی هنوز نیرو و توان بسیار دارد. رژیم موجود در اجرای نقشی که امپریالیسم در منطقه بر عهده‌اش گذاشته به ماجراهای خطرناکی وارد شد که هرگاه برنامه امپریالیسم در این زمینه‌ها تغییر کند بر سرنوشت او تأثیر تعیین کننده دارد. مثلاً اگر در شرایط گسترش تضادها امپریالیسم تصمیم بگیرد که جنگ ایران و عراق را با سرعت خاتمه بدهد باید منتظر حداقل جابجایی‌های وسیعی در میان مهره‌های فعلی رژیم جمهوری اسلامی باشیم. البته بیشتر احتمال همین جابجایی‌ها می‌رود، و تجربه سه چهار سال گذشته نیز نشان داده است که امپریالیسم بحرانهای بزرگ سیاسی را در سطح ایران با همین جابجایی مهره‌ها و حفظ اصل رژیم انجام داده است. یک مقایسه اجمالی بین ترکیب رژیم و هیأت حاکمه آن در آغاز کار و آنچه امروز هست بسادگی نشان می‌دهد که تا چه حد از این جابجایی مهره‌ها برای حفظ رژیم استفاده شده است. از این گذشته امروز که تمام چهره‌های موجود در هیأت حاکمه مورد تنفر شدید توده‌های مردم قرار دارند و دیگر، سازمانهای سیاسی فرصت طلب در میان توده‌ها نیستند که آنها را بدنبال این یا آن مهره راه بیاندازند این جابجایی مهره‌ها نسبتاً به آسانی صورت می‌گیرد و آنها که باید بروند در کمال حقارت و آستانبوسی می‌روند و آنها که باید بیایند بی‌سر و صدا در جای آنها قرار می‌گیرند.

البته از همه اینها نباید نتیجه گرفت که من حاکمیت امپریالیسم را در ایران با ثبات می‌بینم. بهیچوجه چنین چیزی نیست. حاکمیت امپریالیسم در ایران چنان ضرباتی خورده و چنان دچار تزلزل است که او ناگزیر است برای حفظ خود حتی الامکان بدامان رژیم جمهوری اسلامی، آخوندهای فاسد و قسی القلب و خرافات مذهبی بچسبد. ولی تزلزل حاکمیت امپریالیستی نباید دلیل آن باشد که ما تسلیم نظر و خطای آن سازمانها و نیروهایی بشویم که روزی هزار بار برای توده‌ها ثابت می‌کنند این رژیم رفتنی است و باز رژیم بر سر جای خود باقی است. البته اگر مقاومت توده‌ای بشکلی آشکار در مقابل این رژیم ظاهر شود، احتمال بسیار زیاد دارد که امپریالیسم همچنانکه رژیم شاه را در مقابل خیزش توده‌ای قربانی کرد با این رژیم نیز به همانگونه رفتار کند و حتی شاید در صدد آن برآید به کمک پاره‌ای از افراد و نیروهایی که اکنون در اپوزیسیون قرار دارند رژیم دیگری را علم کند زیرا امپریالیسم هرگز سرنوشت خود را با سرنوشت رژیمهای وابسته در کشورهای وابسته بطور قطعی گره نمی‌زند. ولی باز این احتمال نیز هست که امپریالیسم در صدد برآید در شرایط جنبشهای وسیع توده‌ای نیز بنحوی این رژیم را حفظ کند و بوسیله آن جنبش را سرکوب نماید.

بالاخره آنچه من می‌خواهم بگویم اساساً این است که رفتن یا ماندن این رژیم برای جنبش انقلابی خلق ما بهیچوجه آن اهمیتی را ندارد که سازمانهای فرصت طلب و نیروهای سازشکار تصور می‌کنند. من می‌خواهم برای شما توده‌ها این حقیقت را توضیح دهم که چشم امید به رفت و آمد رژیم‌ها ندوزید. اگر جنبش انقلابی بتواند ارتش و نیروهای مسلح وابسته را درهم بشکند و نیروهای مسلح خلق و ارتش خلق را ایجاد کند می‌توان گفت که عمر سلطه امپریالیسم بر کشور ما به پایان رسیده. می‌توان گفت که دوران قتل عام زحمتکشان به سر آمده. ولی تا آنزمان هر رژیمی که بر سر کار آید جز ابزار حاکمیت امپریالیسم و وسیله قتل عام زحمتکشان و خلقهای کشور ما چیز دیگری نیست.

حال به مسایل مشخص‌تر بپردازم و نظری کوتاه به وضعیتی که در آن قرار داریم و راهی که جنبش ما

از بهمن ۵۸ تاکنون پیموده بیافکنم. من در مصاحبه‌ام (۸ خرداد ۱۳۵۸) از نفوذ اپورتونیستها در سازمان سخن گفتم و هشدار دادم که چگونه عده‌ای در مرکزیت این سازمان دست در دست هم مسلکان توده‌ای خود قصد دارند سازمان ما را به چاکری بورژوازی وابسته به امپریالیسم ببرند. آنروزها اثبات این امر چندان آسان نبود. در بهمن ۵۸ (متینگ مهاباد) من آنها را در حال خوش رقصی برای رژیم جمهوری اسلامی نشان دادم ولی در این فاصله چه راه بزرگی طی شده است. آنها بدنبال جمهوری اسلامی مرحله به مرحله راه افتادند و در جلادی خلق که حالا دیگر برنامه علنی و اعلام شده رژیم بود، با او همدستی کردند و امروز که من با شما سخن می‌گویم، دژخیم جمهوری اسلامی گلوی خودشان را گرفته و امام باصطلاح ضد امپریالیستشان اعلام می‌کند که: «به دام انداختن سران حزب توده موجب سرافرازی امت اسلامی است». راستی چه شوخی دردناکی! کسانی را که برای خدمت به رژیم به مردم خیانت کردند و برای بدام انداختن انقلابیون برای این رژیم جاسوسی نمودند، خود این رژیم، خیانتکار و جاسوس می‌خواند و خواستار اعدامشان می‌شود. آیا این به چه معناست؟ آیا این به معنای تحکیم و تثبیت این رژیم است؟ نه! این به یک معنا اوج تشدید تضادهای درونی این رژیم می‌باشد که حتی کثیف‌ترین نوکران خود را نیز نمی‌تواند تحمل کند. خود سردمداران رژیم به وضوح می‌گویند که حتی از خطر احتمالی اینها هم می‌ترسیده‌اند. وضع درونی این رژیم و استواری درونی آن از «استحکامی» برخوردار است که روابط خانوادگی آن ثروتمندی که از ترس از دست دادن زنش، نوکر به خانه نمی‌آورد، حتی نوکری چون کیانوری نیز برای رژیم جمهوری اسلامی خطری بالقوه تلقی می‌شود و جالب این است که این رژیم مفلوک که حتی جرأت و یارای نگهداری این نوکران را در درگاه خود ندارد دن کیشوت وار دستگیری این نوکران و به چاپلوسی و داشتن آنها را دلیل قدرتمندی و اعتماد به نفس خود جا می‌زند. زهی وقاحت! تصفیه نوکران توده‌ای و اکثریتی از طرف رژیم و چاپلوسی و دنائت اینها در زندانهای رژیم را فقط باید بعنوان جلوه‌ای از تضادهای درونی خود طبقات حاکم دانست، تضادهایی که بر اثر مقاومتهای دلیرانه خلق در مقابل همین دستگاه سرکوب، مخصوصا تشدید یافته است. تضادهاییکه بقول محمدی گیلانی دژخیم، امام را وادار کرده است تا فتوا دهد: (عینا از خودش نقل قول می‌کنم) «در مورد افراد مقاوم که حتی اسمشان را نمی‌گویند تا پای مرگ باید تعزیر شوند (یعنی شلاق بخورند). اگر زیر شلاق هم جان بدهند کسی ضامن نیست» (پایان سخن این مزدور). بله مسئله جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب آن، این نوکران رام توده‌ای و اکثریتی و یا آن معدود نادمینی نیست که آنها را هر شب در تلویزیون خود نمایش می‌دهد بلکه مسئله آنها همان هزار و دهها هزار افراد مقاومی است که دلیرانه در مقابل این رژیم قد علم کرده‌اند و پاره‌ای از آنها تا آنجا پیش رفته‌اند که در زیر شکنجه شهید شده‌اند ولی حتی نام خود را به دژخیمان نگفته‌اند. درود بر آنها باد! این مقاومت است که رژیم را چنان به وحشت افکنده که حتی از نوکران آستانبوس خود نیز می‌ترسد.

بله از راهی که در این مدت سه سال طی شده است صحبت می‌کردم، خلق ما در این دوران در معرض یکی از وحشی‌ترین هجومهای ضد انقلابی قرار داشت. مهاجمین چه بیرحم و چقدر وحشی بودند. دیدید در خیابانها چه کردند، دیدید کودکان و زنان باردار و پیر زنان را بدون آنکه نامشان را ببرند در کنار دیوارها ردیف کردند و تیرباران نمودند؟ دیدید در درون زندانهایشان چه جنایاتی کردند که من از بازگو کردن آنها شرم دارم. دیدید چه ضربات بزرگی بر پیکر انقلاب ما زدند و چه انقلابیونی را از ما گرفتند؟ دیدید که هیچ چیز جلودارشان نبود و تمام اصولی را که تا آنزمان ریا کارانه خود را مدافع آن

جا می‌زدند به زیر پا گذاشتند؟ دیدید وقاحت را بجایی رساندند که دژخیمانی را که شاه در زندان پنهان می‌کرد و اساساً وجودشان را انکار می‌نمود به سخنرانی در نمازهای جمعه آوردند؟ دیدید آن جلادی را که کودکی در بغل در میان اجساد، شوی تلویزیونی اجرا می‌کرد؟ رقص شوم این حیوان را بر اجساد انقلابیون دیدید؟ ننگشان باد !

بله چه کارها که نکردند و چه ضرباتی که بر پیکر خلق وارد نکردند. من چه بگویم، آنچه را من بخواهم بگویم شما هر روز و هر شب با پوست و گوشت خود احساس می‌کنید.

اگر از بررسی سرکوب نیروهای سیاسی به بررسی سرکوب طبقات و اقشار جامعه بپردازیم می‌بینیم که این سرکوب در آنجا ابعادی هم‌راتب از این هم وسیع‌تر بخود می‌گیرد. من از زنان شروع می‌کنم ولی نه بخاطر آنکه خودم یک زنم، بلکه بخاطر آنکه این رژیم پلید پیش از همه و بیش از همه به محک‌تر کردن بندهایی مشغول شد که قرن‌ها جامعه طبقاتی بر دست و پای زنان زده بود و بنام مذهب، سنت، گذشته، صدر اسلام، حضرت فاطمه و خلاصه بنام هزار و سیصد سال پیش در این زمینه نوآوری‌هایی کرد که واقعا در تاریخ بیسابقه است و ابداع آنها نه از جامعه برده داری ساخته بود و نه از روابط فئودالی. حقا که اینگونه مظالم و اینهمه ابتکار در ستمگری فقط از نظام گندیده سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در حال احتضار ساخته است و این شیادان به دروغ آنچه را که می‌کنند به گذشته نسبت می‌دهند.

سردمداران جمهوری اسلامی و در رأس آنها خمینی، که اگر او را خائن بنامیم به مفهوم خیانت اهانت شده است، مثل همه موارد دیگر برنامه‌های خود را برای اسارت زنان از انتقاد وضع زنان تحت رژیم شاه شروع کردند. خمینی همین چندی پیش، مسئله شرکت زنان در امور اجتماعی را به این صورت توضیح داد که گویا در زمان سلسله پهلوی زنان را از خانه بیرون کشیدند و در کارهای اجتماعی شرکت دادند و حاصل این شرکت جز آن نبوده است که اینها حتی مردان را فاسد کرده‌اند و نگذاشته‌اند تا بکارهایشان برسند. گمان نکنید که او آنقدر ابله است که واقعیت و اهمیت تاریخی شرکت زنان در امور اجتماعی و آثار شگرف آنرا در جامعه ما نمی‌فهمد. نه ! برای فهمیدن این امر به هوش چندان زیادی احتیاج نیست و او اینقدر را دارد. نه ! سیاست او سیاست رژیمش و بطور کلی سیاست تمام طبقات استثمارگر کنونی که همه چیز و حتی زن را به صورت کالا می‌بینند بر این اساس است که بین زن و فحشا رابطه مستقیم برقرار کنند و بسیار طبیعی است که هر بار نام زن بر زبان آنها جاری می‌شود بلافاصله باید منتظر کلماتی نظیر فساد و فحشا و غیره بود. هزاران نسخه برای زنان می‌پیچند که محمل آن گویا برکنار داشتن زنان از فحشاء است ولی بواقع آنها خود دلالتان فحشا هستند و اینها بندهائی است که ابتدا بر پای زنان، و از طریق زن بپای خانواده و از طریق خانواده به پای جامعه می‌زنند. هنوز چند روز از بر سر کار آمدن این جلادان تازه کار نگذشته بود که یکروز صبح شنیدم که گوینده رادیوی رژیم چنانکه گویی مژده‌ای را به مردم می‌دهد اعلام کرد که «پری بلنده» اعدام شد و بلافاصله مراتب فحشا و فساد او بعنوان دلیل ارائه گردید و از آنروز به بعد دهها و صدها زن به همین جرم اعدام شدند و معلوم شد که تبلیغ بر روی «پری بلنده»، برای عوام فریبی بوده است تا با سوء استفاده از وضعیت کاملاً اختصاصی این زن، زمینه را در وهله اول برای اعدام زنانی که بر اثر مظالم جامعه طبقاتی بدلائل گوناگون و در رأس همه این دلایل به دلائل اقتصادی به خودفروشی کشانده می‌شوند، آماده کنند و از این طریق تهدیدی دائمی به اعدام و شلاق در بالای سر تمام زنان کشور ما نگاه دارند و در عمل دیدیم که این دژخیمان باصطلاح کار مبارزه با روسپیگری را تا آنجا

کش دادند که دختران و پسران جوانی را که به سائقه پاکترین احساسات انسانی یعنی عشق به یکدیگر نزدیک می‌شدند به شلاق و گاه به جوخه‌های اعدام سپردند. بحث بر سر مبارزه با روسپیگری نبود، بحث بر سر بستن بندهای جدیدی بر پای خلقی بود که در نهضت با شکوهش نیروی عظیم خود را به نمایش می‌گذاشت. بحث بر سر ایجاد فاصله بین مردمی بود که نیروی اتحادشان پشت امپریالیسم را لرزانده بود والا بحث بر سر مبارزه با فحشاء نبود. برای فحشاء خود جمهوری اسلامی به بهترین نحو تبلیغ می‌کند و اساساً سیستم بورژوازی وابسته بدون فحشاء امورش نمی‌گذرد. برای پر کردن خلأ ناشی از بگیر و بند آنچنانی روسپیان و آتش زدن و خراب کردن محله‌هایشان هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه اعلام کرد که اسلام فکر اینرا کرده است. بله! او به فقه اسلام رجوع کرد و کثیف‌ترین نهاد این فقه یعنی صیغه را بیرون کشید و با صدای بلند تبلیغ نمود: «بله! اسلام فکر فحشاء را هم کرده است». اگر فحشاء را به معنی واقعی آن یعنی فروختن تن زن بفهمیم نه آنچنانکه این بی‌شرفان می‌فهمند به معنی عشق یک زن و مرد به یکدیگر، آن وقت صیغه کثیف‌ترین شکل مشروعیت بخشیدن به فحشاء است. مردی در اِزاء مبلغ معین، دقت کنید، مبلغ معین، معین بودن مبلغ شرط لازم این عقد است، زنی را بمدت معین، دقت کنید معین بودن مدت شرط لازم صحت این عقد است، صیغه می‌کند و پس از انقضای مدت، این عقد خود بخود منحل است. بله! بمدت معین و به مبلغ معین این مرد زن را در اختیار خود می‌گیرد. آقای هاشمی رفسنجانی خلأ ناشی از وجود فحشاء غیر اسلامی را پر کرد. در اسلام اینها، همه لوازمات حیات سیستم سرمایه‌داری وابسته وجود دارد، حتی فحشای اسلامی! او هفته بعد از آن خطبه (جمعه بعد) ناچار شد برای آن کسانی که گویا حرف او را درست نفهمیده بودند و گویا صیغه را با چیزهایی که نباید، یکسان گرفته بودند توضیح دهد که صیغه با فحشا به سبکی که تاکنون در ایران رایج بوده و هم اکنون در کشورهای دیگر رایج است دو فرق از نظر او اساسی دارد: یکی آنکه در اینجا زن ناچار است پس از انحلال عقد، عده هم نگه دارد و دیگر آنکه گویا تکلیف بچه‌ها هم روشن می‌شود.

بله! این است آن فحشای اسلامی که آقای هاشمی رفسنجانی برای جامعه ما تجویز می‌کند، فحشایی که هر مرد چه متأهل باشد و چه نباشد می‌تواند به هر میزان که بخواهد به آن دست بزند. تف بر این مبلغ فحشا!

ولی آیا اینها زنان را به این دلیل که به فحشا کشانده نشوند به بندهای جدیدی می‌کشند یا علت دیگری در کار است؟ می‌بینیم که اینها خود مبلغ فحشا هستند، پس دلیل اصلی آنها چیز دیگری است. آنها خود بارها گفته‌اند در مبارزه ضد شاه زنان همواره در صف مقدم بودند. بله! من خود به چشم خود دیدم که چگونه وقتی مبارزه مسلحانه آغاز شد تقریباً در کنار هر چریک مرد یک چریک زن هم بود و دژخیمان ساواک نظیر دژخیمان جمهوری اسلامی در شکنجه دختران و زنان چریک جنایت و بیشرمی را به مراتب از آنچه که نسبت به مردان می‌کردند، می‌گذراندند. بله! زنان ایران، در مبارزه ضد امپریالیستی، از مردان این کشور دلایل بیشتری دارند. آنها می‌دانند که امپریالیسم نه تنها عامل اسارت خلق در شرایط کنونی است، بلکه عامل اصلی بقای قید و بندهای حقوقی فئودالی بر دست و پای آنها نیز می‌باشد. به همین دلیل بود که در آروز ۱۷ شهریور در میدان ژاله زنان نشستند و رگبار مسلسلها آنها را درو کرد و از جا بر نداشتند. حاصل شرکت زنان در زندگی اجتماعی این بود، ای مزدوران کثیف، نه به فحشا کشاندن مردان! نه فاسد کردن جامعه! چه مسیر شومی! اول گفتند حجاب زن حیای اوست، بعد گفتند یا روسری

یا تو سری، بعد شعار دادند چادر، سپس گفتند حجاب. آخر سر چیزی از خود اختراع کردند که در طول تاریخ بی‌سابقه بود و آنرا بنام سنت بر تن ما کردند: پوشش اسلامی. این کیسه بی‌قواره را به حق هرگز زن ایرانی تا امروز بر تن خود ندیده بود. این دستاورد جدید امپریالیسم برای زنان ایران است. فریب نخورید، گمان نکنید که زنان صدر اسلام هم این کیسه‌ها را بر تن داشتند. فکر نکنید که زنان زحمتکش که در طول قرون برای گذران زندگی خود دوش به دوش مردان در مزارع کار می‌کردند، چنین چیزی به تن داشتند. من از شما مردم می‌خواهم فریب این تاریخ‌سازیهای دروغین را نخورید و از این سو نیز به اراجیف روشنفکران وامانده‌ای که گویا تازه فهمیده‌اند که اسلام همین است و همچنین هم بوده است و به این ترتیب نقش مقابل این شیادان را در فریب شما بازی می‌کنند، گوش ندهید! پوشش اسلامی، کار نیمه وقت زنان، خواهر زینب، گشت الزهرا و این جور عبارات و نهادها همه و همه تازگی دارند. در تاریخ چنین چیزهایی نیست. فریب این روشنفکران پر مدعا را نخورید. اینها دروغ می‌گویند. اینها تاریخ را نخوانده‌اند. اینها نمی‌فهمند که حتی یک کلمه واحد در دو عصر متفاوت دو معنای متفاوت بخود می‌گیرد. بله! مقام زن را به آنجا رسانده‌اند که بنیاد شهید، فروش زنان پاسداران و نظامیان کشته شده را رسماً و قانوناً سازماندهی کرده است. آنگاه این دلالتان محبت ریاکارانه روسپیان را سنگسار می‌کنند و روشنفکران وامانده توجیه می‌کنند که: عقب مانده‌اند، قرون وسطائیند و غیره و غیره. زنان را وادار کردند، و زنان ما چه قهرمانانه تاکنون مبارزه کرده‌اند، که خود را در این کیسه‌ها بیچند تا گویا جامعه از فحشاء دور بماند و باز هاشمی رفسنجانی فرصت داشته باشد بر خود بیابد که امروز همه خیابانهای تهران مثل خیابانهای قم شده است و ارائه همین یک باصطلاح دستاورد را برای پیروزی انقلاب کافی بداند. بله زنان باید خود را در این کیسه‌ها بیچند و قوادان ودلالتان محبت دیروزی با نام مستعار حزب الله چاقو بدست در خیابانها مراقب خواهند بود که این اصل اسلامی رعایت شود و هاشمی رفسنجانی بگوید امت حزب الله خودشان مراقبت از این امور را بعهده گرفته‌اند. بواقع که چنان نظمی، چنین پاسدارانی هم می‌خواهد!

از موضوع زنان بگذریم و به آنچه که بر سر دانشگاهها در این مدت آمد نظری کوتاه بیا فکنیم. پس از مسئله زنان من مسئله دانشگاهها را از این نظر در درجه اول اهمیت قرار می‌دهم که در اینجا آئینه تمام‌نمای سیاستهای امپریالیستی برای به بند کشیدن خلق ما و سرکوب نهضت انقلابی او و مخصوصاً پیشاهنگان او بروشنی در مقابل ما قرار می‌گیرد. تظاهرات قبل از قیام بهمن را بخاطر بیاورید. بیاد بیاوریم آن روزهایی که توده‌های مردم در خیابانها حتی بدون شعار دادن براه می‌افتادند و رهبران سازشکار و وابسته برای ساکت نگهداشتن آنها از پشت بلندگوها می‌گفتند: «سکوت ما، ندای ماست». حتی در آنزمان وقتی جمعیت بجلوی دانشگاه تهران می‌رسید، دیگر یاد دانشجویان انقلابی که خونشان در راه آزادی این خلق به زمین ریخته شده بود و مبارزات دلیرانه دانشجویان در آن شرایطی که رژیم موفق شده بود سایر قشرها و طبقات را تقریباً به سکوت وادارد، چنان جمعیت را به هیجان می‌آورد که علیرغم تلاش سازمانیافته رهبران دورغین برای آرام کردن آنها، جمعیت در مقابل دانشگاه می‌ایستاد و شعار درود بر دانشجوی مبارز میداد و به یاد دانشجویان شهید سکوت انقلابی می‌کرد. بله خلق در نخستین تظاهرات جمعی خویش به قدردانی و سپاس از دانشگاهی برخاست که در دامن خود مخصوصاً در این سالهای اخیر اکثر رهبران و کادرهای سازمانهای چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق را پرورده بود. پس از قیام بهمن نیز به یاد داریم که دانشگاه به مکانی تبدیل شده بود که مردم بپاخاسته ما در آن عاشقانه طواف می‌کردند و با

حرارت از مسائل مبارزه سخن می‌گفتند. بله دانشگاه بحق سنگر آزادی نام گرفته بود و پس از قیام به ستاد انقلابی و میعادگاه خلقی بپاخاسته تبدیل شد.

رژیم اسلامی اگر می‌خواست طبقات گوناگون خلق را سرکوب کند، پیش از هر چیز می‌بایست دانشگاه را سرکوب نماید زیرا دانشگاه در عین حال هم تبلور و هم سمبل جوشش انقلابی خلق بود. با سرکوب دانشگاه رژیم می‌توانست سرکوب همه طبقات و قشرهای زحمتکش جامعه ما را آغاز کند. پس، انتقادات کذائی از وضع دانشگاهها در زمان شاه آغاز شد. ابتدا گفتند دانشگاه در زمان شاه بدرک مدرک سازی و پشت میزنشین تربیت کنی می‌خورده و چون در سخنانشان اندکی منطق بود، ابلهانی از صف خلق با آنها هم آواز شدند. سپس گفتند دانشگاه وسیله انتشار فرهنگ غرب بود و باز اندک منطق این گفته ابلهان را به تائید واداشت و یکروز خمینی گفت دانشگاه عامل اصلی وابستگی ما به غرب است و به این ترتیب به باندهای سیاه خود که پیش از آن هم کار خود را آغاز کرده بودند، فرمان رسمی حمله به دانشگاه را صادر کرد. دیگر بددهنی به دانشگاه از طرف سردمداران رژیم آغاز شده بود. و خمینی گفت و رفسنجانی تائید کرد که دانشگاهها گویا محل خوش گذرانی دخترها و پسرها با یکدیگر بوده است. بله کار وقاحت آنها به اینجا کشیده ولی بهر حال این لجن پراکنی‌ها کسی را فریب نمی‌داد. مردم، دانشگاه و دانشجویان را می‌شناختند، خیلی پیش از آنکه این مدعیان تازه را بشناسند. لذا مبارزات ایدئولوژیک و تبلیغات علیه دانشگاه و دانشجویان جای خود را به حمله سازمانیافته مزدوران رژیم و قتل عام دانشجویان و اشغال و تعطیل دانشگاهها به آن سبکی شد که همه بخاطر داریم. جنایاتی که رژیم در اردیبهشت ۵۹ در دانشگاه تهران کرد، بخوبی اهمیت مبارزه دانشجویان و دانشگاهیان را در جنبش ما نشان می‌دهد. این مبارزه آنقدر برای رژیم جمهوری اسلامی خطرناک بود که او با آنکه هنوز سعی می‌کرد با استفاده از توهم توده‌ها وجود خود را مشروع جلوه دهد، دست به آن جنایت زد که به حیثیتش در نظر آن دسته از توده‌های متوهم لطمه قاطع وارد ساخت. امروز پس از سه سال و پس از هزار جور تصفیه و انقلاب فرهنگی و انتقال آخوند به دانشگاه، دوباره بتدریج دانشگاهها را باز می‌کنند و بهمین جهت من مخصوصا می‌خواهم با دانشجویان مشخص‌تر صحبت کنم. ببینید مقررات کثیفی برای ورود به دانشگاه گذاشته‌اند، تحقیق محلی می‌کنند، سهمیه ویژه به نهادها می‌دهند، امتحانات سیاسی - ایدئولوژیک آنچنانی می‌کنند. پیشاپیش، مقررات سخت پلیسی درون دانشگاه و مجازاته‌های سختی را که در مقابل دانشجویان «خاطی» قرار خواهد داشت را اعلام می‌کنند. هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه گفته است تا می‌توانیم تصفیه می‌کنیم و اگر تک و توکی هم از زیر دستان در رفت به مجردی که در دانشگاه به اخلاص مشغول شوند، می‌گیریم و مجازاتشان می‌کنیم. همه اینها را با صراحت و وقاحتی که ویژه رژیم جمهوری اسلامی است اعلام کردند. من در اینجا و آنجا گاه می‌شنوم که پاره‌ای از جوانان پر شور ما می‌گویند که دیگر در این شرایط به دانشگاه رفتن مایه ننگ است و هر کس به دانشگاه برود از نظر مردم واجد همان شرایط کثیفی تلقی می‌شود که رفسنجانی در نماز جمعه برای دانشجو و دانشگاه ایده آل جمهوری اسلامی برشمرده است.

من می‌خواهم به شما جوانان بگویم با این افکار در بین خود مبارزه کنید، بکوشید به دانشگاهها راه بیابید، اینها ادعا می‌کنند که گویا همه چیز را کنترل می‌کنند و همه چیز را می‌فهمند. اگر مردم از این بلوفهای رژیم نهراسند - که تاکنون نهراسیده‌اند - اینها در کار این تحقیقات و در بلبشویی که در آن

اسیرند، هرگز نمی‌توانند از دستگاه ساواک شاه کارآئی بیشتری داشته باشند ولی در همان زمان هم می‌دیدیم که جوانان پر شور به هر حال به دانشگاه وارد می‌شدند و در دانشگاه، هم آگاهی انقلابی خود را پیش می‌بردند و هم خود را برای مبارزه هر چه وسیعتر آماده می‌کردند. شاه هم در کنکورهایش سئوالات باصطلاح ملّی و میهنی می‌کرد. سؤالهائی مربوط به تاریخ تولد و ازدواج خودش و زنش را می‌پرسید و نام کتابهائی را که به ستایش از خود منتشر کرده بود می‌خواست. جوانان پرشور ما اتفاقاً در این زمینه هم پاسخهای دلخواه رژیم را روی ورقه امتحانی می‌نوشتند تا به دانشگاه وارد شوند و بتوانند در ارتباط با سایر دانشجویان مخفیانه آثاری را مطالعه کنند که راه برانداختن رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را به آنها می‌آموخت. من می‌دانم که اکنون آخوندی بر در دانشگاه نشسته و پیش از آنکه شما به آن راه بیابید، مثلاً از شما می‌پرسد که کفن چند قطعه است. شما حق دارید با شنیدن این سؤالات از نفرت چهره در هم کشید و با خشم مشت گره نمائید ولی اگر بخواهید بخاطر احتراز از پاسخ به این سؤال از رفتن به دانشگاه صرفنظر کنید، درست همان کاری را کرده‌اید که رژیم می‌خواهد. به این مزدور بگوئید کفن از چند قطعه تشکیل می‌شود، به دانشگاه بروید، با دانشجویان دیگر متحد شوید و خود را برای کفن و دفن این مزدور همراه با رژیم وابسته‌اش آماده کنید. مخصوصاً بر حذر باشید از اینکه رژیم با برقراری سهمیه‌های خاص تخم تفرقه و بدگمانی بین شما بیفکند. البته او به این قصد عمل کرده است و مسلماً سعی هم خواهد کرد که عده‌ای از سرسپردگان و عزیز کرده‌های خود را از طریق این سهمیه‌ها به دانشگاه بفرستد. ولی شما بر حذر باشید از این گمان که هر کس با استفاده از این سهمیه‌ها به دانشگاه آمده لزوماً مزدور سر سپرده رژیم است. جوانان کم و سن سالی که از طریق این سهمیه‌ها به دانشگاه می‌آیند ممکن است اکثریت آنان نسبت به رژیم بعثت عقب ماندگی خویش متوهم باشند ولی آنها فرصت زیادی برای فراگیری و درک واقعیت این رژیم دارند. مخصوصاً کار صبورانه و سنجیده شما در جهت تأثیر گذاری بر آنها در شرایطی که شما در تماس منظم با آنها هستید، بسیار در تغییر آنها مؤثر خواهد بود. خلاصه، امروز جوانان ما باید با دانشگاه اسلامی خمینی همانطور رفتار کنند که جوانان دیروزیمان با دانشگاههای آریامهری کردند. باید بار دیگر دانشگاه به سنگر آزادی ایران تبدیل شود. چه مسیر شومی طی شد، دانشگاه این سنگر آزادی این معبد انقلابیون و میعادگاه خلق بپاخاسته را به محل برگزاری نماز جمعه کذائی تبدیل کردند و چه عوام فریبانه ابتدا طالقانی را به امامت جمعه برگزیدند و او چه ساده دل بود که نمی‌فهمید زمینه تسخیر دانشگاه را برای این لاشخوران فراهم می‌کند. باید با آگاهی و واقع بینی بار دیگر سنگر دانشگاهها را تسخیر کنیم. نباید حضور آخوندها و چاپلوسهای انجمن اسلامی و درسهای سیاسی-ایدئولوژیک و غیره ما را از محیط دانشگاه برماند. در همان زمان شاه هم دانشگاه در محاصره ساواکیها و استادان سر سپرده و درسهای بی‌محتوی و پوچ بود، ولی اینها مانع از آن نشد که جوانان ما دانشگاه را به سنگر آزادی تبدیل کنند. من بار دیگر سفارش می‌کنم باید از سدّ کنکور اسلامی هم مانند سدّ کنکور شاهنشاهی گذشت و به دانشگاه رفت. ما دانشگاه را نه برای کسب مدرک، بلکه برای کسب دانش انقلاب و سعی در سازماندهی مبارزه می‌خواهیم.

حالا می‌خواهم از آن طبقه اصلی صحبت کنم که مرکز تمام امیدواریها و خوش بینی‌ها نسبت به آینده جنبش و محرک اصلی و پایدار این جنبش چه در این مرحله که ما درگیر مبارزه دموکراتیک ضدّ امپریالیستی هستیم، چه در مرحله آینده که با ساختمان سوسیالیسم به سوی جامعه بی‌طبقه کمونیستی

حرکت خواهیم کرد، می‌باشد، یعنی از طبقه کارگر صحبت کنم و نظری کوتاه به آنچه بر او در این سه سال گذشته بیفکنم. ولی پیش از آنکه وارد این بحث بشوم مطلبی را برایتان تعریف کنم. در روز کارگر (۱۱ اردیبهشت همین امسال ۱۳۶۲) در تظاهرات فرمایشی دولتی مزدورانی را دیدم که شعار می‌دادند: «کارگر می‌رزد، اشرف دهقان می‌لرزد». مسلماً آن سر سپردگانی که این شعار را بدهان این مزدوران گذاشته بودند، بخوبی می‌دانند که اشرف دهقانی بیش از ۱۱ سال است که این افتخار را دارد که در زیر پرچم سرخ طبقه کارگر ایران و با توانی که از نیروی تاریخساز این طبقه اخذ می‌کند، در صف چریکهای فدائی خلق با سرمایه و نوکران رنگارنگش می‌رزد و اگر رزم کارگر کسی را بهراس می‌اندازد و پستی را می‌لرزاند این همان سرمایه داران و نوکران آنها هستند که حتی از نام کارگر هم می‌ترسند. پس از آن همه مستضعف، مستضعف کردنهایشان حالا شنیدم در لایحه جدیدی که برای قانون کار تهیه کرده‌اند بجای کلمه کارگر، کلمه کارپذیر را بکار برده‌اند. بله وقتی کارگر می‌رزد، پشت آن کسانی می‌لرزد که از ترس کارگران می‌خواهند اساساً وجود آنها را نیز انکار کنند و روزی هزار بار می‌گویند این مارکسیستها هستند که جامعه را به طبقات مختلف کارگر و سرمایه دار و غیره و غیره تقسیم کرده‌اند و امامشان آب پاکی را روی دست همه می‌ریزد و می‌گوید: «اصلاً ما همه کارگریم، خدا هم کارگر است». از رزم کارگران آن کسانی می‌ترسند که جرأت نمی‌کنند به کارگران اجازه دهند لااقل در روز کارگر آزادانه به خیابانها بیایند و شعار خودشان را بدهند. من بعنوان یک چریک فدائی خلق، بعنوان یک کمونیست، خودم و سازمانم را در کنار طبقه کارگر و در درون جنبش او می‌بینم و به کمک جهان بینی این طبقه یعنی مارکسیسم و نیروی دوران ساز آن است که بخودم جرأت می‌دهم از مسیر مبارزه‌ای که در حال حاضر و در مرحله کنونی باید تمامی خلق، و در پیشاپیش همه، طبقه کارگر با بورژوازی وابسته به امپریالیسم انجام دهد، سخن بگویم. رزم چریکهای فدایی، رزم کارگر است و مردم ایران می‌دانند که از رزم چریک فدائی پشت چه کسانی می‌لرزد. همواره از دهان مقامات رژیم جمهوری اسلامی می‌شنویم که از مسئولان امنیتی خود می‌خواهند که افراد با تجربه‌تری را به حفاظت از «شخصیتها» بگمارند، (اینها به خودشان می‌گویند شخصیت) و این عمدتاً به آن دلیل است که هر بار این پاسداران، رزمنده‌ای از رزمندگان خلق را در مقابل خود می‌بینند، از ترس، مأوریت حفاظت از «شخصیت» را فراموش می‌کنند. نماینده مجلس جمهوری اسلامی که در میان این محافظان جبون و در مقابل آن رزمندگان از جان گذشته، خود را واقعا بی‌حفاظ می‌بیند، با عبارت محترمانه خواستار آن است که محافظان بی‌تجربه او را (یعنی ترسوها را) با محافظان باتجربه عوض کنند. وقتی خلق می‌رزد، وقتی کارگر می‌رزد، می‌بینید چه کسی می‌لرزد؟! بازرگان این خائنی که از هویزر گرفته تا برژینسکی با او جهت دسیسه چینی و مقدمه سازی همین جنایتها مشورت و همکاری می‌کردند وقتی می‌بیند که جمهوری اسلامی کار جنایت را بجائی کشانده که چیزی نمانده است خشم خلق بنیاد همه مزدوران را برافکند و در آن نامه معروف بدست اندرکاران رژیم می‌گوید از ماشینهای ضد گلوله بیرون بیایید تا صدای مردم را بشنوید، آیت الله مشکینی به او پاسخ می‌دهد: آقای بازرگان ما تاکتیک تو را فهمیدیم، تو می‌خواهی از این ماشینهای ضد گلوله بیرون بیایم تا ما را بکشند آنوقت خودت دوباره به قدرت برسی، کور خوانده‌ای. بله می‌بینید از رزم کارگران و از رزم زحمتکشان پشت چه کسی می‌لرزد؟ از رزم کارگران این قلب چریک فدائی خلق است که شاد می‌شود و عزم آنهاست که استوارتر می‌گردد و تمام امید خلق ما هم در همین رزم نهفته است. همین طبقه کارگر بود که وقتی حتی بدون تشکل

سیاسی مستقل پای در میدان مبارزه گذاشت امپریالیسم فهمید دیگر برای شاه در این مملکت آینده‌ای نیست و آنروز که این طبقه با صف مستقل خویش و پیشاپیش سایر طبقات خلق به جنگ با امپریالیسم و بورژوازی وابسته برخیزد دیگر برای هیچیک از سگهای زنجیری و رژیمهای وابسته به امپریالیسم در ایران جایی نخواهد بود و چریکهای فدائی خلق برای ایجاد همین صف مستقل و برای پیشبرد همین جنگ سلاح بر دوش گرفته‌اند، سازمان سیاسی - نظامی تشکیل داده‌اند تا بهتر بتوانند به وظیفه‌ای که در قبال طبقه کارگر دارند، یعنی سازماندهی صف مستقل وی و برقراری هژمونی او بر مبارزه ضد امپریالیستی به نحوی مؤثر و واقعی، اقدام نمایند.

بهرحال حضور فعال و تعیین کننده طبقه کارگر چه در جنبش اعتصابی و چه در تظاهرات خیابانی و بالاخره در قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن کافی بود تا امپریالیسم و سگهای زنجیریش در میان آن توده عظیم بظاهر بی‌شکل، که گاه بدون حتی احساس تفاوت طبقاتی در کنار هم در مقابل رژیم وابسته به امپریالیسم شاه ایستاده بودند، چهره دشمن اصلی خود یعنی طبقه کارگر ایران را بشناسد و در تجدید آرایش هجوم سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی خویش لبه تیز حمله‌اش را متوجه این طبقه کند. در عین حال طبقه کارگر نیز با همه نواقص خود از لحاظ سطح تکامل تاریخی و تشکل سیاسی، گاه حتی به شکل غریزی پس از ۲۲ بهمن ۵۷ و خیلی زودتر از سایر طبقات و قشرهای خلق، متوجه شد که کار قیام بعلت عدم تشکل وی بعنوان طبقه مستقل به شکست کشیده شده است و بهمین دلیل با سرعت بفکر تشکل خویش در همه زمینه‌ها افتاد و گرچه در اینراه به دلیل عدم تجربه، خود طبقه و روشنفکرانش اغلب به دام روشهای فرصت طلبانه پیشنهادی اپورتونیستهای کهنه کار افتاد ولی با وجود این، طبقه گامهای عملی بزرگی برداشت که مسلماً دستاوردهای تئوریک گرانبهایی برای مبارزات آینده او خواهد داشت. رژیم جمهوری اسلامی با حملات سازمانیافته خود علیه طبقه کارگر، نه تنها آن تشکلهائی را که این طبقه در جریان قیام و ماههای پس از آن بوجود آورده بود، درهم شکست، بلکه حتی آن حقوقی را نیز که پیش از این در زمان شاه لاقط روی کاغذ برای طبقه کارگر شناخته شده بود، بکلی از بین برد و یکبار دیگر در عمل نشان داد که تحت دیکتاتوری بورژوازی وابسته هیچ حقی برای هیچ طبقه‌ای از هجوم حکومت مصون نیست و تا وقتی که این دیکتاتوری برقرار است، هر حقی همواره در معرض تعدی قدرت دولتی قرار دارد. طبقه کارگر در عین اینکه برای تحقق خواسته‌های آنی خود مبارزه می‌کند باید بداند، و بنظر من در حال حاضر با تجربه این پنج سال اخیر کم و بیش بروشنی می‌داند، که تثبیت کمترین حقی برای او در واقع به برانداختن حاکمیت امپریالیسم از کشور ما موکول است. جمهوری اسلامی قانون سود ویژه را به این دلیل که گویا قانونی ظالمانه و شاهنشاهی است لغو کرد. البته در این که سود ویژه یکی از اشکال عقب مانده و وحشیانه استثمار سرمایه‌داری را منعکس می‌کند حرفی نیست ولی آنها که این قانون را لغو می‌کردند و آن دلایل ظاهرالصلاح را می‌آوردند و گاهی هم ابلهانی از صف خلق را به تأیید خود وامی‌داشتند قصدشان این نبود که یک نهاد ارتجاعی سرمایه‌داری نامتکامل را از روابط کارگر و سرمایه دار حذف کنند بلکه خیلی ساده قصدشان این بود که آن بخش از حقوق کارگران را که به این صورت پرداخت می‌شد لغو کنند و حق نظارت هر چند جزئی کارگران را بر دخل و خرج کارخانه‌ها که در شرایط بعد از قیام امکان تحققش فراهم شده بود از بین ببرند. پس از این، زمزمه براه‌انداختن که قانون کار هم شاهنشاهی است و ابلهانی از صف خلق نیز حرف آنها را تکرار کردند. بله قانون کار هم شاهنشاهی است، آنرا لغو می‌کنیم. دو سالی در

برزخ گذشت. هر جا که در قانون کار شاهنشاهی حقی برای کارگران شناخته شده بود و کارگران مطالبه کردند رژیم جمهوری اسلامی گفت: «این قانون کار شاهنشاهی است، شما به قانون کار شاهنشاهی استناد می‌کنید، آنکه دیگر معتبر نیست» و هر جا که همین قانون کار حقوق سرمایه داران را تصریح می‌کرد به استناد اینکه تا تصویب قانون جدید قانون سابق معتبر است، رژیم جمهوری اسلامی آنرا به معرض اجرا می‌گذاشت و فقط پس از سرکوب خونین و اعدامهای دسته جمعی روشنفکران انقلابی و کارگران مبارز بود که رژیم جمهوری اسلامی زمان را برای تنظیم قانون کار ایده آل خود مناسب دید. بلکه سرمایه داران بی‌جهت و صرفاً به سائقه خون آشامی نیست که به جلادی زحمتکشان و روشنفکران آنان می‌پردازند. آنان برای منافع مادی خویش چنین می‌کنند. آنها هزاران نفر را به چوبه‌های دار می‌بندند تا از جمله زمینه برای تنظیم قانون کار جمهوری اسلامی و در نتیجه استثمار وحشیانه از طرف بورژوازی وابسته به امپریالیسم فراهم شود. وقتی بتدریج مفاد نیمه علنی پیش نویس قانون کار به بیرون درز کرد بهتر می‌شد یکی از مهمترین دلایل جمهوری اسلامی را برای آن اعدامهای وحشیانه فهمید، قانون جدید کار همه چیز را و حتی نام کارگر را از او سلب می‌کرد. توکلی دلک در پاسخ به این سؤال که چرا بیمه و بازنشستگی و حداقل دستمزد و حداکثر ساعت کار و حداقل سن کار و غیره و غیره در این لایحه برای کارگران شناخته نشده است جوابهایی از این قبیل داد که اگر کارگری نتوانست کار کند و یا خرجش تکاپوی دخلش را نداد باید در درجه اول خانواده‌اش و در درجه دوم اقوام نزدیکش مخارج او را تأمین کنند و در درجه سوم صدقه و خمس و ذکات به آنها داده می‌شود. شوخی سرنوشت را می‌بینید، نوکران و گدایانی که قرن‌ها از صدقه و خمس و ذکات امرار معاش می‌کردند، امروز روزی کارگران را به صدقه و خمس و ذکات حواله می‌کنند. من اکنون که این حرفها را بخاطر می‌آورم در عین اینکه متأثر می‌شوم به این هم فکر می‌کنم که در این وضع تأثر آور عنصری است که در نهایت مایه امیدواری است و آن اینکه کار امپریالیسم در کشور ما به چنان فلاکتی افتاده که مجبور است برای بقای خود و شرایط استثمارش به چنین دلایل حقیر و چنان موجودات کثیفی چون توکلی متوسل شود. بلکه آنروز که بورژوازی با حرفهای ولتر و روسو به میدان می‌آمد، این دلیل آن بود که آینده از آن اوست و امروز که با حرفهای قرآن خوانهای سر قبرستان به میدان می‌آید، من به خلق قهرمان خود اطمینان می‌دهم که مرگ خود را جلوی چشمش می‌بیند. توکلی مزدور درباره جواز کار کودکان کمتر از ۱۳ سال در پیش نویس قانون کار جدید گفت: «اگر بچه‌ای درس خوان نبود چکارش بکنند؟» ننگت باد ای مزدور!

حال می‌خواهم اندکی با هواداران چریکهای فدائی خلق و آن دسته از رفقای که بدلائل شرایط سرکوب، رابطه مستقیم ما با آنها قطع شده است، درباره وظیفه خودمان نسبت به طبقه‌ای که فلسفه وجودیمان را به وی می‌دوینیم، صحبت کنم. فرصت طلبان گوناگون در درون جنبش کمونیستی چنان جلوه داده‌اند که گویا ما چریکهای فدائی خلق به نقش تاریخی طبقه کارگر و اهمیت صف مستقل وی و مقدمات لازم برای نیل به این هدف بی‌اعتنائیم و گمان می‌کنیم که روشنفکران از جان گذشته، به کمک سلاحشان، همه چیز را روبراه خواهند کرد و آزادی برای طبقه کارگر به ارمغان خواهند آورد. در این اراجیف اپورتونیستها فقط یک عنصر از حقیقت وجود دارد و آن این است که روشنفکران پیشاهنگ طبقه کارگر، چه منشاء خارج از این طبقه داشته باشند و چه از خود طبقه برخاسته باشند باید بواقع از جان گذشته باشند ولی خارج از این یک عنصر، همه آنچه که آنها می‌گویند افتراضی است برای منزوی کردن چریکهای فدائی خلق از

توده‌ها. چریکهای فدائی خلق در پرتو آگاهی مارکسیستی، اولین درسی که می‌آموزند این است که آزادی طبقه کارگر فقط به دست خود او میسر است و اگر خود طبقه برنخیزد و عمل نکند و در جریان مبارزه با تشکل سیاسی، خود را به عنوان یک طبقه واقعی هویت نبخشد، رزم روشنفکران جدا از طبقه هر چند قهرمانانه باشد به آزادی، که در این مرحله از انقلاب ما آزادی از اسارت امپریالیسم و بورژوازی وابسته معنی می‌دهد، منجر نمی‌شود. ما به این ایمان راسخ داریم ولی ما می‌گوئیم: تشکل طبقاتی پرولتاریا و ایجاد صف مستقل وی در شرایط حاکمیت امپریالیستی مسیر ویژه خود را طی می‌کند و شکل ویژه خود را می‌طلبد. در اینجا روشنفکر پرولتاریا در سازمان سیاسی- نظامی متشکل می‌شود چرا که این تنها شکل سازماندهی است که در شرایط دیکتاتوری بورژوازی وابسته واقعا امکان بقاء دارد و تنها این سازماندهی است که می‌تواند به نیازهای ناشی از اشکال گوناگون مبارزه و در مرکز آنها مبارزه مسلحانه - که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته تنها ضامن تداوم و سراسری شدن مبارزات است - پاسخ گوید. تبلیغات اپورتونیستی پیرامون نظرات ما، گاه حتی صادق‌ترین هواداران ما را نیز به اشتباه انداخته است. آنها اینرا که ما می‌گوئیم شکل اصلی مبارزه، مبارزه مسلحانه است، گاه به این معنی می‌فهمند که گویا ما اعتقاد داریم تنها شکل مبارزه، مبارزه مسلحانه است و به همین دلیل به اشکال دیگر مبارزه بی‌اعتنا هستند، در حالی که اگر قرار باشد مبارزه مسلحانه بعنوان امری جدی پیگیری شود، ما باید در تمام اشکال مبارزه شرکت کنیم و در حد امکان، نیروی انقلابی طبقه کارگر را در جهت مبارزه مسلحانه که بدون تردید تنها راه رسیدن به آزادی است بسیج کنیم. درک این امر از لحاظ نظری و بکار بستن آن در عمل مخصوصا در شرایط کنونی برای ما اهمیت دارد. ما دیدیم که سمپاشی‌های اپورتونیستی برعلیه تئوری مبارزه مسلحانه در شرایط شبه آزادی پس از قیام، ضربات واقعاً تعیین کننده‌ای بر روند رشد ما وارد کرد و اپورتونیستها توانستند بسیاری از مواضع را در نزد کارگران اشغال کنند و اغلب ما را منزوی سازند.

بهرحال اکنون که بار دیگر اختناق به همه جا حاکم شده طبیعی است این سازمانهای سیاسیکار از صحنه مبارزه خارج شوند و شاید ما چنین فکر کنیم که اگر وضع بدین‌منوال بگذرد، در آینده آنها نیروئی نخواهند بود که بتوانند سمپاشی‌های مؤثر در سر راه انقلاب بکنند. زیرا اینها عملاً از مبارزه دست کشیده‌اند و طبیعی است که از صحنه مبارزه حذف شوند. ولی برای اینکه واقعا چنین شود و آنها دیگر قادر به سمپاشی مؤثر در سر راه انقلاب نباشند، علاوه بر انفعال آنها و حذفشان از صحنه مبارزه یک شرط دیگر هم لازم است و آن فعالیت و حضور ما در همان صحنه است. رفتن آنها مسلم است ولی آیا ما جای خالی را که باقی می‌ماند، بنحوی و به‌رحال به شیوه خودمان، پر می‌کنیم؟ یا این جای خالی همچنان خالی باقی می‌ماند تا باز شرایطی پیش آید که این رفته‌ها بیایند و باز جای سابق خود را اشغال کنند؟ و آنوقت دیگر نمی‌توان گفت که دیگر قادر به سمپاشی مؤثر در سر راه انقلاب نیستند. اندکی روشنتر بگویم. این نیروها بهر حال با عناصری از روشنفکران، کارگران و در بعضی موارد با دهقانان تماس داشتند و در حد خواستهای روزمره آنها در زندگیشان مداخله کرده‌اند. امروز بدلیل آنکه به شیوه اصلی مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه و سازماندهی سیاسی - نظامی متوسل نمی‌شوند اساساً امکان بقاء را در جنبش از خود سلب می‌کنند. ولی اگر سازمان سیاسی - نظامی‌ای که شیوه اصلی مبارزه خود را مبارزه مسلحانه می‌داند به این وظایف روزمره و این زندگی عادی توده‌ها بی‌اعتنا باشد و با درکی کوتاه نظرانه از مبارزه مسلحانه این وظایف را اساساً در شأن خود نداند و یا به آنها اهمیت ندهد و یا با یک پیشداوری ساده

و یک الگوبرداری بی‌محتوی از وضعیت سال ۴۹ و آنچه در آنزمان و قبل از آغاز مبارزه مسلحانه گفته شده اینکارها را برای خود غیر ممکن بداند و یا عجز خود از سازماندهی مبارزه - به شیوه‌ای که مبارزه مسلحانه، درعین رابطه پیشاهنگ با زندگی روزمره توده‌ها، جریان یابد - را با این استدلال ساده که تماس توده‌ای و دخالت در زندگی روزمره توده‌ها امنیت هسته‌های مسلح را به خطر می‌اندازد بکناری بگذارد آنوقت تعجبی نخواهد داشت که توده‌ها علیرغم همه فداکاریهایی که پیشاهنگ مسلح انجام می‌دهد باز چشم براه کسانی باشند که زمانی برای مسائل روزمره آنها دلسوزی می‌کرده‌اند. پس ضامن این سخن که سازمانهای سیاسی‌کار در شرایط کنونی از بین رفتنی هستند، و در اصول کاملاً درست است، مبارزه همه جانبه‌ای است که با تکیه به مبارزه مسلحانه بعنوان شکل اصلی از طرف سازمان سیاسی - نظامی صورت می‌گیرد. ما باید هنر آنرا داشته باشیم که در حاشیه چارچوبه اصلی یک سازمان سیاسی - نظامی آنچنان تشکلهائی بوجود آوریم که امکان تأثیرگذاری ما را در تمام اشکال مبارزه توده‌ها و حتی عادات و فرهنگ آنها فراهم نماید. ما باید همانطور که پیش از این هم گفته‌ایم چنان قدرت سازماندهی داشته باشیم و در عین پایداری بر اصول از چنان انعطافی برخوردار باشیم که بتوانیم در همه صحنه‌های زندگی توده‌ها حاضر باشیم و بتوانیم تمام نیروها را در جهت مبارزه ضد امپریالیستی بسیج کنیم. اگر ما هر کس را فقط با معیار اینکه در شرایط تماس ما می‌تواند اسلحه بردارد و مانند یک چریک فدائی تمام و کمال به سازمان سیاسی - نظامی بپیوندد ارزیابی کنیم و هرگونه استفاده از عناصری را که از این حد کمترند خلاف مشی خود بدانیم عناصر بسیاری را عاقل و باطل رها کرده‌ایم که به‌رحال می‌شد در اشکال دیگر مبارزاتی از آنها استفاده کرد و در جریان همین مبارزات حتی از آنها چریک فدائی واقعی ساخت. در عین حال این عناصری که از طرف ما مورد بی‌اعتنائی قرار می‌گیرند در شرایط دیگری و با آمادگی کامل پایگاه وسیعی را برای اپورتونیست‌ها تشکیل خواهند داد، اپورتونیست‌هایی که احياناً به‌رگونه مجامله و چاپلوسی از این عناصر برای رونق کسب و کار خود تن می‌دهند.

خلاصه اگر ما یاد بگیریم که خلأها را پر کنیم، اگر ما همه چیز را آنچنان که هست بپذیریم و از واقعیت حرکت کنیم نه آنکه از تصورات خودمان در مورد مردمی خیالی و ایده آل، اگر ما به این شعار خود پایبند بمانیم که «باید در تمام اشکال مبارزات توده‌ای شرکت کرد و آنها را ارتقاء داد» و علاوه بر پایبندی به این اصل، اشکال سازمانی آنرا برای انجام آن بوجود آوریم، اگر تصور کنیم که حتی یک هوادار ساده ما در یک مدرسه، در یک کارخانه و یا در یک روستا می‌تواند در شرایط معینی اهمیت بزرگی برای سازمان ما داشته باشد، اگر چه آن هوادار نه از لحاظ مادی و نه از لحاظ صفات لازم برای شرکت در مبارزه سیاسی - نظامی مخفی آمادگی نداشته باشد، اگر ما برای کوچکترین مسائل روزمره توده‌ها اهمیتی را که این مسائل برای خود آنها دارند درک کنیم، اگر ما مثلاً به مبارزه کارگران یک کارخانه برای اضافه کردن ماست به غذای ظهرشان آن بهائی را بدهیم که این مبارزه واقعاً برای آن کارگر دارد و سعی کنیم در انجام این مبارزه با شیوه‌ای که مناسب این مبارزه است (نه با شیوه‌های من در آوردی و مثلاً انفجار بمب در آشپزخانه کارخانه چنانکه بعضی از ساده لوحان از مبارزه مسلحانه می‌فهمند) به آنها کمک نمائیم و با فعالترین عناصر آنها در این جریان رابطه برقرار کنیم، نه آنکه با تبختر روشنفکرانه اینگونه خواستها را تحقیر نمائیم و خود را از آنها بر کنار بگیریم، خلاصه اگر ما همه جانبه مبارزه کنیم، آنوقت می‌توانیم مطمئن باشیم که این رفته‌ها از میدان مبارزه دیگر بر نخواهند گشت و یا در صورت بازگشت قادر به سمپاشی مؤثر در سر راه انقلاب

نخواهند بود.

بدخواهانِ تئوری مبارزه مسلحانه کار را به آنجا کشانده‌اند که مدعی می‌شوند ما اساساً به سوسیالیسم و طبقه کارگر معتقد نیستیم و استدلال می‌کنند که وقتی ما مرحله کنونی را مرحله مبارزه ضد امپریالیستی می‌دانیم، گویا تضاد کار و سرمایه را نادیده گرفته‌ایم. اینها فراموش می‌کنند که اساساً سرمایه در عصر ما بصورت امپریالیسم متجلی می‌شود. اگر اینها خلع ید از بورژوازی را به انقلاب سوسیالیستی خود حواله می‌کنند، ما می‌گوییم این وظیفه را پرولتاریا همراه با دهقانان و خرده بورژوازی باید و می‌تواند در همین مرحله انقلاب دموکراتیک انجام دهد و اساساً شرط پیروزی مرحله دموکراتیک مبارزه همین است و بهمین دلیل هم هست که می‌گوئیم این مبارزه بدون رهبری طبقه کارگر به نتیجه نمی‌رسد. در خلع ید از بورژوازی وابسته به امپریالیسم که همانی است که این مدعیان آنرا معمولاً بورژوازی ایران می‌نامند، علاوه بر پرولتاریا سایر طبقات و قشرهای خلق ذینفع‌اند و از این جهت متحد طبیعی پرولتاریا به حساب می‌آیند و همین اتحاد مضمون سیاسی این مرحله و دولتی را که پس از پیروزی انقلاب در این مرحله بوجود می‌آید، تشکیل می‌دهد. مضمون اقتصادی مبارزه در این مرحله را اساساً خلع ید از سرمایه‌داری وابسته که در عین حال طبقه استثمارگر مسلط بر تولید و پایگاه استثمار تمام خلق و منابع طبیعی کشور از طرف امپریالیسم هست، تشکیل می‌دهد و مضمون سیاسی آن اتحاد تمام طبقات و قشرهای خلق، و عمدتاً دهقانان و کارگران، تحت هژمونی پرولتاریاست و بهمین جهت است که ما مرحله انقلاب را دموکراتیک می‌نامیم. عنصر سوسیالیستی این انقلاب یعنی خلع ید از سرمایه داران توسط دولتی که پرولتاریا در آن هژمونی دارد امری تعیین کننده را تشکیل می‌دهد و پرولتاریا که در قدرت هژمونی دارد بلافاصله مرحله انقلاب سوسیالیستی را آغاز می‌کند.

در یک کلام مهمترین مسئله استراتژیک انقلاب برای کمونیستها در کشور ما مسئله تعیین متحدین پرولتاریا در این مرحله و برقراری هژمونی پرولتاریا بر این متحدین می‌باشد. هرچه تلاش جدی برای پیشبرد انقلاب در ایران می‌بایست متوجه حل این دو مسئله باشد، مخصوصاً مسئله دوم از آن لحاظ که از یکسو متضمن تشکیل سازمان سیاسی ویژه پرولتاریا و از این طریق تشکیل صف مستقل وی و از سوی دیگر ایجاد سازمان و خط مشی کلی مبارزه بر اساس منافع مرحله‌ای پرولتاریا است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. ولی روشنفکران ناشکیبائی که از حل این مسائل و مشکلات عظیمی که در راه انجام آن هست عاجزند با دیدن ناکامیابی نسبی تلاشها نومید شده‌اند و این نومیدی خود از حل مشکل اساسی استراتژی انقلاب در مرحله کنونی را در لفافه چپ و ماوراء انقلابی پیچیده‌اند و می‌گویند اساساً پرولتاریا خودش به تنهایی انقلاب خواهد کرد و انقلاب سوسیالیستی هم خواهد کرد و مثلاً هرکس از انقلاب سوسیالیستی چیزی کمتر بخواهد پوپولیست است. شما رفقای هوادار باید بدانید که اینها گنده‌گوئیهای بیش نیست. احساس حقارت به جهت عجز در حل مسائل جنبش و نومیدی و سرخوردگی از انقلاب بطورعکس‌العملی اینها را به چنین سوسیالیستهای «دو آتش» تبدیل کرده است و گرنه آنها از ما ضد سرمایه‌تر نیستند و اساساً اکثر آنها در این مرحله ضد سرمایه نیستند. ما در انقلاب دموکراتیک از بورژوازی بطور کلی سلب مالکیت می‌کنیم. در حالیکه مثلاً کومه‌له باصطلاح سوسیالیست، تازه در «دموکراسی انقلابی کارگران و دهقانان» تصمیم دارد از بورژوازی بخواهد ساعات کار را کم کند، در محل کارخانه دوش آب گرم نصب کند، وسیله رفت و آمد از کارخانه به خانه و از خانه به کارخانه را فراهم کند و غیره و غیره. ما می‌گوئیم این رفرمیسم

است و رفم هم در شرایط سلطه امپریالیسم غیر ممکن است. سالهاست که مسئله روشنفکران پرولتاریا برقرار کردن ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر جهت ایجاد سازمان سیاسی و در نهایت حزب طبقه است و بحق حلّ این مسئله گامی بزرگ در جهت نزدیکی به پیروزی در انقلاب است. ولی روشنفکری که از مشکلات عملی‌ای که در سر راه اینکار وجود دارد ترسیده است و در خود احساس حقارت شدید می‌کند ناگهان می‌گوید اساساً برای تشکیل حزب طبقه کارگر جز به برنامه و چند روشنفکری که این برنامه را قبول داشته باشند به چیز دیگری احتیاج نیست. باید اول حزب را ساخت و بعد چون حزب، حزب است و برنامه دارد، دیگر بدون تردید با طبقه کارگر در ارتباط قرار خواهد گرفت و وقتی می‌پرسی به چه نحو؟ می‌گویند در برنامه لنین هم بیش از این چیزی نیامده است. ولی آنها نمی‌دانند که لنین قبل از اینکه حزبش را تشکیل دهد، آن رابطه را برقرار کرده بود و بهمین دلیل است که در برنامه لنین در این مورد چیز چندانی نیامده است.

در اینجا باز من به موضوع قبلی بر می‌گردم و باز به هواداران خودمان تأکید می‌کنم که مبدا با تفسیری تنگ نظرانه از تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی - هم تاکتیک، از وظایف سیاسی وسیعی که در چارچوب این مبارزه و حول محور آن در حال حاضر بر عهده آنهاست غافل بمانند. من مخصوصاً در مورد وظایف ترویجی و تبلیغی و در صورت لزوم سازمانی در قبال دو مسئله مهم در حال حاضر تأکید می‌کنم: مسئله اول به ویژه در رابطه با طبقه کارگر مطرح است و مسئله دوم برای همه خلق و پیش از همه برای کارگران و دهقانان.

مسئله اول همین موضوع تصویب قانون کار جدید از طرف رژیم جمهوری اسلامی است. در رابطه با این قانون، طبقه کارگر ما پس از سی خرداد بیش از همه طبقات دیگر با توسل به اشکال گوناگون مبارزه در عکس العمل نسبت به سرکوب وحشیانه و استثمار لجام گسیخته امپریالیستی تحرک داشته، با آگاهی بسیار عکس العمل نشان داده است. سردمداران جمهوری اسلامی نیز عمدتاً برای به انحراف کشاندن مخالفت فعال و تقریباً یکپارچه کارگران ایران در قبال این قانون باز به همان شگرد مضحک «دو جناح بازی» دست زده‌اند. عده‌ای از مزدوران رژیم به تنظیم لایحه قانون کار کذائی مشغولند و عده‌ای دیگر با ابراز مخالفت‌های سطحی و گاه بغایت ارتجاعی سعی می‌کنند خود را در صف کارگران جا کنند و مخالفت کارگران را با این قانون در کنترل بگیرند تا وقتی که این کنترل با سرکوب شدید و خشونت آمیز حرکت‌های کارگران درهم آمیخته در آینده‌ای نزدیک باصطلاح با حلّ تضادّ این دو دسته از مزدوران رژیم آن قانون کار جا بیفتد و کارگران دست بسته تسلیم شوند. هواداران ما باید بدانند که بحث‌ها و مبارزاتی که امروز بر سر این مسئله، کارگران ایران با آن درگیرند همه از ماهیتی طبقاتی و در نتیجه سیاسی برخوردارند. ریزترین نکته مربوط به این قانون از آنجائیکه با سرنوشت تمام طبقه مرتبط است مسئله‌ای سیاسی است. امروز وضع با گذشته بسیار فرق کرده است و گرچه اختناق و سرکوب به مراتب بیش از گذشته اعمال می‌شود، وضعیت روحی توده‌ها و در رأس آنها کارگران که همین چهار سال پیش امپریالیسم را وا داشتند تا شاه را مثل موش مرده‌ای از ایران بیرون بیاورد و به این ترتیب بر قدرت عظیم خود واقف شده‌اند، چنان است که آنها نسبت به کوچکترین تحوّل سیاسی حساسند و ما باید کار و فعالیت‌مان را با این حساسیت هماهنگ کنیم و مبارزه مسلحانه را در رابطه با این وظایف سیاسی، مخصوصاً نسبت به طبقه کارگر، سازماندهی کنیم. مبدا، هواداران چریک‌های فدائی خلق خود را به کناری بکشند و کارگران را در دست

مزدوران انجمنهای اسلامی و یا حداکثر اپورتونیستهای کاسه لیس بورژوازی رها نمایند و آنوقت گناه این قصور خود را بپای تئوری مبارزه مسلحانه هم استراژی - هم تاکتیک بنویسند. وقتی ما می‌گوئیم بدون مبارزه مسلحانه سایر اشکال مبارزه نمی‌توانند آنچنان جریانی را بنیان نهند که در نهایت امر حاکمیت امپریالیستی و سلطه بورژوازی وابسته به آن را سرنگون سازد و قدرت خلق تحت هژمونی طبقه کارگر را مستقر کند، معنی آن این نیست که صرف مبارزه مسلحانه به تنهایی بتواند همه این کارها را انجام دهد. وقتی چریک فدائی خلق لزوم مبارزه مسلحانه را درک کرد و سازماندهی آنرا آغاز نمود، آنگاه چشم انداز وسیع مبارزات صرفاً سیاسی و یا حتی صرفاً اقتصادی در مقابلش قرار دارد که باید بتواند آنها را نیز پیش برد، ارتقاء بخشد، تا از اینطریق صف کارگران و بطور کلی صف خلق را متشکل کند و رهبری کمونیستی را بر آن تأمین نماید. سازمانی که به مبارزه مسلحانه دست نمی‌زند و به اشکال مسالمت آمیز مبارزه مشغول است هرگز نمی‌تواند در شرایط دیکتاتوری بورژوازی وابسته به امپریالیسم خود را از خُرده‌کاری برهاند. اذعان به این مطلب از طرف چریکهای فدائی خلق به معنی آن نیست که اینگونه مبارزات بطور کلی خُرده‌کاری و در نتیجه بی‌حاصلند. خیر! این مبارزات در نزد آن اپورتونیستها به خُرده‌کاری تبدیل می‌شوند ولی همین مبارزات برای معتقدین به تئوری مبارزه مسلحانه زمینه رشد و تشکل و راه تنفس و بالندگی را فراهم می‌سازد. پس من دیگر سفارش نکنم، توده‌ها را تنها نگذارید. مبارزات آنها را هر چند کوچک تحقیر نکنید. در تمام اشکال مبارزات آنها شرکت کنید و سعی کنید حتی الامکان آنها را ارتقاء دهید.

مسئله دیگر در ارتباط با جنگ است. دیگر امروز ماهیت امپریالیستی جنگ بر همه آشکار شده است و حتی عقب مانده‌ترین توده‌ها که از این جنگ لاقبل باز شدن راه کربلا را انتظار داشتند، از آن نومید شده‌اند. همه اینرا فهمیده‌اند - چه خلقهای ایران و چه خلقهای عراق - که این جنگ برای آنها هیچ سودی ندارد و سود این جنگ به جیب امپریالیستها و همپالگیهای رویونیستشان می‌رود که از یکسو نیروی عظیم جوانان ایران و عراق را که در شرایط چنین بحرانی، می‌بایست در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم بکار می‌رفت را به مسلخ می‌فرستد و از سوی دیگر چه از طریق فروش سلاح و چه از طریق باصطلاح بازسازی مناطق و منابع ویران شده از جنگ، بیش از پیش به غارت این خلقها می‌پردازند و بالاخره این جنگ برای امپریالیستها بهانه‌ای ایجاد کرد تا تمام منطقه خاور میانه را به یک دژ نظامی تبدیل کنند. امروز حتی آن مردم ساده‌ای که فوائد جنگ را با این وسعتش برای امپریالیستها درک نمی‌کنند، زیان و مرگبار بودن آنرا برای خودشان به عیان می‌بینند. آنها از جنگ که هر روز فرزندانشان را می‌بلعد و خانه هایشان را خراب می‌کند بیزارند و هواداران ما باید در زمینه افشاء جنگ و مظالم آن، نه بطور کلی که امروز بر همه روشن است، بلکه بطور مشخص و روزمره اقدام کنند و سعی نمایند مسئله جنگ را با تمام جلوه‌هایش بشناسند و بشناسانند و مخصوصاً دستهای کثیف امپریالیسم را که ظاهراً در دستکش سیاه اسلامی فرو رفته به مردم نشان دهند. جنگ فرصت خوبی است که از طریق آن به مردم نشان دهیم که چگونه خمینی و بگین و ریگان هر سه نقش‌های گوناگون نمایشی را بازی می‌کنند که گرداننده اساسی آن منافع امپریالیستی است. کافست ما مسیر سلاحهایی را که بدست جمهوری اسلامی می‌رسد خوب برای مردمان ترسیم کنیم تا ببینند که چگونه صهیونیستها و باصطلاح ضد صهیونیستها، آمریکائیا و باصطلاح ضد آمریکائیا و خلاصه امپریالیستها و باصطلاح ضد امپریالیستها همه دست در دست یکدیگر گذاشته‌اند تا جنگی صورت بگیرد که حاصلش برای خلق ما همین باشد که آنها خود بسادگی شاهد آنند: ویرانی، فلاکت اقتصادی و از همه

بدتر قربانی شدن جوانان کشور. شعار «مرگ بر جنگ امپریالیستی» را بطور مشخص میان توده‌ها ببرید و جنگ عادلانه آنها را در مقابل این جنگ غیر عادلانه سازماندهی کنید.

بله من از هواداران بسیار بسیار عزیز خودمان می‌خواهم که مبارزه مسلحانه را در این مرحله با دیدی بسیار بسیار وسیع نگاه کنند، در مبارزه مسلحانه‌ای که ما در این مرحله پیش می‌بریم همه خلق حاضرند و ما باید با تشخیص وظایف خود، حتی آنجا که به مبارزه صرفاً نظامی ما مربوط می‌شود، با وسعت نظر بنگریم. ما چریکهای فدائی خلق باید در ارتباط کامل و متشکل با سازمان خود، که مسلماً صرفاً از کمونیستها تشکیل می‌شود، آنچنان سازماندهی نظامی بوجود آوریم که افراد غیر کمونیست هم بتوانند در کنار ما و در صف ما به مبارزه مسلحانه دست بزنند. من از هواداران سازمان می‌خواهم که مبدا مبارزه مسلحانه را با چنان دید تنگ نظرانه‌ای بفهمند که هرگاه به افراد غیر کمونیست برخوردی که برنامه ما را در این مرحله می‌پذیرند و حاضرند در کنار ما بجنگند از جذب و تشکل آنها به این دلیل که کمونیست نیستند سر باز بزنند و از مبارزین غیر کمونیست هم می‌خواهم که با اعتماد به سازمان ما روی آورند و مطمئن باشند که ما با آغوش گشاده آنها را خواهیم پذیرفت. ما آنچنان سازماندهی مسلحی را بوجود خواهیم آورد که نطفه‌های ارتش خلق را در خود داشته باشد. برای آنکه سازمان مسلح توده‌ای در رابطه با چریکهای فدائی خلق که صرفاً سازمان کمونیستی است بوجود آید نباید منتظر پیدایش مناطق آزاد شده و یا حتی گسترش جنگ چریکی در روستاها باشیم. ما باید هم اکنون، و در شهرها که مبارزه مسلحانه در آنها جز از طریق هسته‌های چریک شهری امکان پذیر نیست، به اینکار پردازیم. کوشش ما این است که خود را برای جذب عناصر غیرکمونیستی که در این مرحله از مبارزه برنامه ما را می‌پذیرند و حاضرند در کنار ما و به شیوه ما با امپریالیسم و سگهای زنجیریش مبارزه کنند آماده کنیم و پیشاپیش از هواداران خود می‌خواهیم که با گشاده نظری و روحیه انقلابی با این عناصر برخورد کنند و ارتباط خود را با آنها تحکیم بخشند.

من صادقانه با مردم ایران صحبت می‌کنم و مطمئنم که این مردم دیگر امروز در صداقت چریک فدائی شک نمی‌کنند حتی اگر پاره‌ای از آنها راه او را نپذیرند و حرف او را قبول نداشته باشند. من از شما مردم صمیمانه می‌خواهم که نگذارید دشمن، عقاید مذهبی یا مسلکی ما را دستاویز تفرقه ما از یکدیگر قرار دهد. امروز در ایران دارندگان مذاهب گوناگون و مسلکهای مختلف همه تحت فشار و استثمار یک نیرو قرار دارند و آن نیرو امپریالیسم است و در مقابل او همه ما منافع مشترک داریم و همین زمینه مادی اتحاد ماست. بیایید بر اساس این زمینه با هم متحد شویم. آنگاه می‌توانیم اختلافات عقیدتی و مرامی خود را در چارچوب این اتحاد طرح کنیم. امروز چریک فدائی مشعل مارکسیسم را در دست گرفته تا راه تمام خلق را روشن کند.

در مورد دهقانان و آنچه در این مدت بر آنها گذشت، خونخواری و جسارت رژیم در حفظ سلطه مالکین و بانکها بر اقتصاد روستایی را به بهترین شکل از آنچه این رژیم در ترکمن صحرا کرد می‌توان فهمید. بیاد دارید که در همان عید سال ۵۸ چه هجوم وحشیانه‌ای به خلق ترکمن صورت گرفت و در مقابل مقاومت دلیرانه این خلق چه عقب نشینی مزورانه‌ای انجام گرفت و سرانجام در حمله ۱۹ بهمن همان سال هجوم قطعی و سازمانیافته به ترکمن صحرا آغاز شد تا «اسلام» را که در اینجا چیزی جز زمینهای ترکمن صحرا معنی نداشت، از دست کفار، که باز در اینجا معنایی جز خلق زحمتکش ترکمن نداشت،

باصطلاح نجات دهد. این رژیم از نخستین روز بر سر کار آمدنش همواره در مورد زمین یک قول نسیه داده و یک عمل نقد کرده: قول نسیه‌اش این بوده که صبر کنید! هر جا مالکین آنقدر زمین داشتند که قادر نبودند آنها را زیر کشت ببرند، دولت اقدام خواهد کرد و زمینها را بین کسانی که صلاحیت داشته باشند تقسیم خواهد نمود. حتی در این قول نسیه هم حرف مشخصی نزده بودند. نه معلوم بود بالاخره کدام زمین و از کدام مالکین مصادره می‌شود و نه معلوم بود بین چه کسانی تقسیم خواهد شد. ولی همین حرف مبهم کافی بود تا بسیاری از کاسه لیسان به مدیحه سرائی از این رژیم بپردازند که گویا قصد اصلاحات ارضی دارد. بعد از مدتی امامشان گفت که فعلاً حتی این حرف را ننید تا ببینیم «اسلام» در این مورد چه حکم می‌کند و حالا پس از یکی دو سال که این امر معلق مانده بود معلوم شد که «اسلام» شان اجازه تقسیم اراضی را به هیچ عنوان نمی‌دهد. بله! بر خلاف سالهای چهل که منافع امپریالیستی ایجاب می‌کرد که در ایران اصلاحات ارضی صورت گیرد، امروز همین منافع اقتضاء دارد که روابط ارضی در سطح روستاها دست نخورده باقی بماند و از همین جهت است که «اسلام» اینها اینقدر سختگیر شده است ولی بهر حال برای روز مبادا اینها «دو جناح» معروفشان را دارند که اگر لازم شد و مصالح حفظ روابط استثمار و سلطه امپریالیستی ایجاب کرد، نشان دهند که «اسلام» هم با اینکار مخالفتی نداشته. ولی عمل نقدی که از همان روز نخستین از آنها سرزده بر حذر داشتن دهقانان از مصادره زمینهای ملاکین و احیاناً اداره تولید آنها بوده است. جزو اولین لوایح قانونی که از طرف دولت موقت گذشت سپردن کار تصرف عدوانی اراضی بدست پاسداران و دادگاههای انقلاب اسلامی بود. هر جا که دهقانان زمینی را مصادره کرده بودند پس گرفته شد و هر مقاومتی درهم شکسته شد. از سوی دیگر دولت سلطه شوم خود را بر روستاها افزایش داد و با برقرار کردن مقررات ویژه بر خرید و فروش محصولات کشاورزی و ابزار تولید کشاورزی، زمینه ایجاد بازارهای سیاه و استثمار شدید روستائیان از طرف دولت و سرمایه داران وابسته را فراهم نمود.

در مورد مسئله زمین و کشاورزی تجربه مردم ما مخصوصاً پس از اصلاحات ارضی سالهای چهل بسیار غنی و گویاست. این اصلاحات ارضی نشان داد که در صورت حفظ سلطه بورژوازی وابسته به امپریالیسم بر اقتصاد کشور، تقسیم زمین و اصلاحات ارضی بیش از پیش به ویرانی اقتصاد روستائی و خانه خرابی روستائیان و کوچ آنها بطرف شهرها منجر می‌شود. قطعه زمینی، که در شرایط حاکمیت امپریالیسم بر اقتصاد کشور، به روستائی داده می‌شود از همان آغاز به عامل اسارت و فلاکت او تبدیل می‌گردد. بهمین جهت است که از هم اکنون می‌توان گفت که حتی اگر مصالح استثمار امپریالیستی اجازه دهد تا این مزدوران در کتب فقه‌شان بدنبال جواز نوعی تقسیم اراضی بگردند و حتی آنرا عملی نیز بکنند باز اینکار بهیچوجه به معنای آن نیست که دهقانان ما به نان و نوائی برسند. خیر! این فقط نوعی تجدید سازمان اقتصاد کشور جهت بهره کشی بهتر و مؤثرتر همان زالوهائی است که تاکنون هم به مکیدن خون دهقانان مشغول بودند. اصلاحات ارضی و بطور کلی حل مسئله ارضی به نفع دهقانان و زحمتکشان روستا فقط در شرایطی میسر است که قدرت کارگران و دهقانان سلطه سیاسی و اقتصادی بورژوازی وابسته به امپریالیسم را در کشور ما برانداخته باشد، در شرایطی که صنایع بزرگ و تجارت خارجی تماماً و مستقیماً در اداره آن قدرت دولتی‌ای قرار گیرد که عناصر اصلی آنرا کارگران و دهقانان تشکیل می‌دهند. مادام که حاکمیت امپریالیستی بر کشور ما حاکم است هرگونه دخالت دولت در این امور یعنی سلطه بیشتر و مستقیم‌تر امپریالیسم و یعنی استثمار شدیدتر خلق. ما مخصوصاً در چهار سال گذشته در این زمینه تجربه زیادی

کسب کردیم. هر کارخانه‌ای که به مالکیت دولت درآمد، استثمار و سرکوب کارگران در آن تشدید یافت و آن ابلهانی از صف خلق که در آغاز فریاد می‌زدند و با تحلیل ابلهانه خود از ماهیت دولت از او می‌خواستند که این صنایع را باصطلاح «ملی» کند، یعنی به تصرف دولت درآورد، در عمل دیدند که چگونه بدست خود بندهای پای کارگرانی را که ظاهراً سنگ آزادی‌شان را بسینه می‌زدند محکمتر کردند. شعارهایی نظیر تقسیم اراضی، اصلاحات ارضی، و زمین مال کسانی است که روی آن کار می‌کنند و غیره نمی‌تواند از شعار برای برانداختن سلطه بورژوازی وابسته به امپریالیسم، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اقتصادی، جدا باشد. اصلاحات ارضی در شرایط حاکمیت کارگران و دهقانان می‌تواند شالوده مستحکمی برای اقتصاد ملی بریزد. ولی همین اصلاحات ارضی در شرایط حاکمیت امپریالیسم بر کشور، اقتصاد کشور را بیش از پیش درهم شکسته و به امپریالیسم وابسته می‌کند.

اگر دهقانان ترکمن صحرا ناگزیر شدند از همان روز اول و برای حفظ زمینهای مصادره شده از مالکین و برای اداره آنها دست به سلاح ببرند، این بدان معناست که حلّ انقلابی مسئله زمین به نفع دهقانان از اعمال قهر انقلابی علیه مزدوران سرمایه امپریالیستی و قدرت دولت آنها و بالاخره از اعمال قدرت خلق هر چند بطور محلی و منطقه‌ای جدا نیست. پیش از برانداختن کامل حاکمیت امپریالیستی از کشور فقط در مناطقی می‌توان مسئله ارضی را، چه از طریق تقسیم زمین چه از طریق تشکیل تعاونیهای کشاورزی، به نفع دهقانان حلّ کرد که قبلاً از سلطه نیروی نظامی دشمن آزاد شده باشد و نیروهای مسلح خلق از آنها در مقابل هجومهای دشمن دفاع کنند. ولی اذعان به این مطلب بدان معنا نیست که در مرحله کنونی دهقانان را رها می‌کنیم و مبارزات آنها را در مقابل رژیم کنونی و خواستهایی که در چارچوب موجودیت این رژیم مطرح می‌کنند نادیده می‌گیریم. برعکس، شرط پیوند با دهقانان و بردن این نظرات به میان آنها و باصطلاح توده‌ای کردن این شعارهای انقلابی، همین شرکت در زندگی روزمره کنونی آنها و همگامی با مبارزات آنها و سعی در تشکل و ارتقاء حتی الامکان آنهاست. توده‌ها با طرح خواسته‌های محدود و مبارزه بخاطر آنها درسهای گرانبهایی می‌گیرند که اگر این درسهای حاصل از تجربه، فی المجلس از طرف انقلابیونی که در کنار آنها حاضرند، برایشان جمع‌بندی شود، زمینه بسط و گسترش آگاهی و در نتیجه توان مبارزاتی آنها را فراهم می‌نماید. پس در مورد دهقانان هم اکتفا به شعارهای کلی درست نیست بخصوص از این جهت که به علت تنوع شرایط، مسائل دهقانان و بطور کلی روستاهای ایران در نقاط مختلف کشور از یکدیگر بسیار متفاوتند. باید بطور مشخص در روستاها حاضر بود و بنابه شرایط ارتباط با توده‌ها، شرکت در مبارزات آنها، سازماندهی و ارتقاء آن مبارزات را بعهدہ گرفت. مخصوصاً باید در نظر داشت که روستاهای ایران عرصه اصلی نبرد قطعی با امپریالیسم خواهد بود و از هم اکنون هسته‌های کوچک مسلح و دسته‌های پارتیزانی می‌توانند با توجه به شرایط مشخص و با در نظر گرفتن روحیه و سطح مبارزاتی دهقانان، وظایف عملی معینی را در زندگی روستاها بعهدہ بگیرند.

اگر بخواهیم در اینجا به تفصیل از موقعیت و شرایط همه طبقات و قشرها در قبال رژیم جمهوری اسلامی سخن بگویم، حجم این مطلب آنقدر زیاد می‌شود که پخش و انتشار آنرا در این شرایط اختناق دچار محذور می‌کند. بهمین دلیل، کوشش من در اینجا آنست که مختصراً در هر مورد اشاره‌ای بکنم و مثلاً از وضعیت کارمندان دولت و معلمین صحبت کنم که چگونه رژیم جدید به بهانه تصفیه ادارات و مدارس از عمال و سرپرندگان رژیم سابق، تیغ تصفیه و اخراج را بر بالای سر آنها گرفت و آنگاه در بیشترین

موارد بدست همان سرسپردگان رژیم سابق به تصفیه کسانی پرداخت که برای سرنگونی رژیم سابق مبارزه کرده بودند و مخصوصاً اعتصابات ماههای آخر دوران شاه را سازمان داده بودند. من با این دسته مخصوصاً می‌خواهم دو مطلب را در میان بگذارم، یکی آن که دستگاه بوروکراتیکی که هر یک از آنها یکی از مهره‌های آنرا تشکیل می‌دهند پس از ارتش مهمترین عامل بقای سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم و رژیمهای وابسته به آن است. این دستگاه عظیم بوروکراتیک است که چنگالهای خود را تا اقصی نقاط کشور ما گسترده و مردم را مختنق کرده است. این بوروکراسی کوچکترین روابط خصوصی مردم را زیر نظر دارد و کنترل می‌کند. این بوروکراسی پس از ارتش اهرمی است که بدون آن یکروز هم حکومت امپریالیسم بر کشور ما میسر نمی‌باشد. این اهرمی که یکروز بنام شاه و روز دیگر بنام خمینی تمام قدرت را در یک جا متمرکز می‌کند تا سلطه سرمایه را به بهترین نحو بر میهن ما تحکیم بخشد. از کار افتادن این دستگاه و یا لااقل کارشکنی در کار آن می‌تواند کمک بزرگی به مبارزه ضد امپریالیستی ما بکند و شما از درون خود این دستگاه می‌توانید آنرا فلج کنید. مخصوصاً اطلاعاتی که شما به مناسبت موقعیت شغلی خود دارید، می‌تواند کمک بسیاری در جهت مبارزه با این رژیم بنماید. شما می‌توانید در صورت امکان و با استفاده از فرصتها حتی امکانات این دستگاه بوروکراتیک را در اختیار انقلاب و انقلابیون بگذارید. شما حتی می‌توانید گردانندگان اصلی و پشت پرده این بوروکراسی را معرفی کنید و به این ترتیب کار انقلابیون را تسهیل نمائید. خلاصه، شما موضع حساسی را در اختیار دارید. به یک عبارت نبض این رژیم در دست شماست و شما با مبارزات خود می‌توانید ضربات قاطعی به آن وارد سازید.

مطلب دیگری که من می‌خواستم با شما در میان بگذارم در اینمورد است که اینجا و آنجا می‌شنوم که گویا در بین کارمندان ادارات و معلمین کم‌کم برای تبلیغات سلطنت طلبان و آن کسانی که می‌کوشند با استناد به جنایات رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آن خمینی به تیره شاه و رژیم شاهنشاهی بپردازند گوشه‌های شنوائی پیدا شده است. من می‌خواهم مخصوصاً تصریح کنم، و وظیفه انقلابی من، بمن حکم می‌کند که در مورد اینگونه تبلیغات به شما هشدار دهم. گمان نکنید که اگر امروز رژیم شما را وا می‌دارد که مثلاً در اداره خود نماز بخوانید و یا مطابق میل او لباس بپوشید، اگر شاه بود از اینگونه تحمیلها نمی‌کرد. اصولاً در وضعیت بحرانی‌ای که در چند سال اخیر، سلطه امپریالیستی در ایران با آن دست بگریبان است اینگونه تحمیلها به مردم برای حفظ سلطه، گریز ناپذیر است. اگر امروز رژیم می‌خواهد طرز فکر ساخته و پرداخته خود را به شما تحمیل کند، نباید گمان کنید که این ابتکاری است ویژه این رژیم. مگر ما فراموش کرده‌ایم که شاه بود که اول بار گفت: هر کس عضو حزبی که من ساخته‌ام نشود و ایدئولوژی‌ای را که من اعلام کرده‌ام، نپذیرد باید بیاید گذرنامه‌اش را بگیرد و از این کشور برود. مگر این شاه نبود که در تمام مدارس انجمنهای ویژه حزب رستاخیز را سازماندهی کرد و با گماشتن مربیان تربیتی، به سازماندهی ساواک علنی در مدارس پرداخت؟ آیا آنچه امروز در مدارس می‌گذرد، ادامه همان کارهایی نیست که مخصوصاً از اوایل سالهای پنجاه از طرف رژیم شاه شروع شده بود و اگر این کارها در شرایط کنونی از شدت و حدت ویژه‌ای برخوردار است دلیل آن جز این است که این رژیم زیر ضربات کوبنده‌ای قرار دارد؟ آنها که می‌خواهند رژیم شاه را به عنوان یک رژیم <لاییک> غسل دهند، گمان می‌کنند که ما فراموش کرده‌ایم که چگونه اساس کار آن رژیم نیز بر تحمیل ایدئولوژی دولتی بود. اگر رژیم کنونی به سر و لباس مردم ایراد می‌گیرد، آیا رژیم شاهنشاهی همه را وادار نکرد که تا به رسم اروپائی لباس بپوشند؟ هرگونه خوش خیالی

از این قبیل که اگر شاه بود وضع از این بهتر بود و خطرناکتر از آن هرگونه تصور آنکه اگر شاهی‌ها برگردند وضع بهتر خواهد شد فاجعه بار است. اگر اینها بیایند جنایت و اختناق ابعادی بخود خواهد گرفت که امروز برای هیچکس تصورش هم ممکن نیست. فریب این دمکرات مآبیهای آنها را در تبلیغاتشان نخورید. اینها چنان کینه‌ای از شما مردم در دل خود دارند که اگر بار دیگر به نوکری امپریالیسم در قدرت قرار گیرند، نمیتوان دامنه جنایتکاریشان را حتی حدس زد. اگر می‌بینید امروز مزدورانی که بنام خلق و ظاهرا در اثر انقلاب آنها به قدرت رسیده‌اند، برای حفظ سلطه خویش و نظام موجود ناگزیرند چنین جنایاتی را مرتکب شوند، یک لحظه تصور کنید آن کسانی که از همین مردم چنان ضربات کوبنده‌ای را دریافت نموده‌اند و چنان حقارتی را تحمل کرده‌اند، اگر بر سر کار آیند، چه خواهند کرد؟

من می‌خواهم شما واقعیت‌ها را در نظر بگیرید و ببینید که آیا با ادامه این وضع و حفظ این سیستم کار دیگری جز سرکوب و اختناق می‌شود کرد؟ و آنگاه به این بیندیشید که آیا وضع بهتر جز در برانداختن این سیستم و برپا کردن سیستمی که قدرت حاکمه در دست زحمتکشان باشد، متصور است؟ من در میان این شاهپرستان از افرادی مثل «اویسی» و «آریانا» که تنها افتخارشان خوی جلادیشان است، حرف نمی‌زنم و شما خوب می‌دانید که رژیم جمهوری اسلامی جلادانی به تاریخ ارائه کرد که اویسی در مقابل آنها واقعا کوتوله می‌نماید. من از آنها که خود را «وجیه‌الله» می‌دانند صحبت می‌کنم. آیا همین بختیار نبود که اندکی پس از آنکه به نخست وزیری رسید آمد و با افتخار اعلام کرد که خود من بودم که دستور تیراندازی بطرف مردم را به ارتش دادم؟ آیا اگر چنین مزدوری باز به حکومت برسد چه خواهد کرد؟ من از شما می‌خواهم وقایعی که بر کشور ما گذشته را در نظر داشته باشید. این شاه پرستان، همه خود را بموقع نشان داده‌اند. شما باید مراقب باشید که با تن دادن به اینگونه عقاید، و یا حتی تحمل آنها، زمینه را برای برقراری رژیمهایی از این هم جانی‌تر و از این هم سخت گیرتر فراهم نکنید. بیاد داشته باشید که شاه در اواخر عمر کثیف خود تنها دلخویش از آمریکائیا این بود که چرا به خودش و رژیم سلطنتی‌اش اجازه نداده‌اند تا بطور منظم و سیستماتیک به سرکوبی انقلاب برخیزند و خمینی و رژیم جمهوری اسلامی را برای اینکار انتخاب نموده‌اند!! بیاد بیاورید که همین بختیار همواره می‌گوید اگر ارتش را از اختیار من خارج نکرده بودند من بر اوضاع مسلط می‌شدم و شما خوب می‌دانید که مسلط شدن بر اوضاع به کمک ارتش شاهنشاهی یعنی چه؟ اگر امروز اینها «دمکرات» شده‌اند بخاطر آنست که دستشان از قدرت کوتاه است و وظیفه آنها دارند که با اینگونه تبلیغات جوی بسازند که اگر روزی منافع امپریالیسم ایجاب کرد، آنها را بر سر کار آورد. اگر امروز رژیم، دکانداران را به شلاق می‌بندد و آنها را بعنوان عامل اصلی تورم اقتصادی معرفی می‌کند، اینکار او جز دنباله طبیعی رفتاری نیست که رژیم شاه با برقراری اتاقهای اصناف و جریمه‌های سنگین و مجازاتهای گوناگون آغاز کرده بود. اگر امروز خلخال جلا مثل مردم دهات اطراف ملایر را به عنوان قاچاقچیان درجه اول بین‌المللی به جوخه اعدام می‌سپارد، در حالیکه «صادق طباطبائی» این قاچاقچی واقعا بین‌المللی در کار قاچاق، از حمایت شبکه دیپلماسی دولتی برخوردار است، در زمان شاه نیز بسیاری از جوانان را بجرم داشتن ده گرم هروئین تیرباران می‌کردند، در حالیکه سران رژیم و مخصوصا خاندان سلطنتی به دستیاری شبکه دیپلماسی دولتی با باندهای قاچاق بین‌المللی که بخشی اجتناب‌ناپذیر از سرمایه‌داری امپریالیستی را تشکیل می‌دهد همکاری می‌کردند. این رژیم کاری نکرده است که پیش از آن رژیم شاهنشاهی نکرده باشد. بحث بر سر تفاوت در کمیت هاست و این تفاوت در کمیت‌ها نیز نه از

اختلاف طبیعت این دو رژیم بلکه از اختلاف شرایطی که این دو رژیم در آن به سرکوب مردم می‌پردازند ناشی می‌شود.

من تا اینجا بیشتر از سرکوب خلق و مصائبی که بر وی گذشته است صحبت کردم. اکنون می‌خواهم به حماسه مقاومتی بپردازم که این خلق در برابر یکی از منظم‌ترین و وحشیانه‌ترین سرکوبهائی که تاکنون تاریخ بخود دیده است از خود نشان داده. مقاومتی که باعث شده است اگر این جلادان به کشتار فرزندان خلق مشغول هستند، اینکار را با تنی خون چکان و با روحیه‌ای وحشت زده انجام دهند. درست است که در گوشه و کنار و در هر کوی و برزنی در شهرها و روستاهای کشور ما، همه جا، آثار بخون غلطیدن فرزندان خلق بچشم می‌خورد ولی در عین حال مبارزه دلیرانه همین خلق باعث شده است که دژخیمان از همین کوچه و خیابانها در چنان هراسی باشند که خود اعلام نمایند جرأت نمی‌کنند در آنها قدم بزنند و حتی جرأت نمی‌کنند به آنها نگاه کنند. خیلی خیلی کم سابقه است که مردمی پس از چنان هجوم وحشیانه ضد انقلابی چنین روحیه مقاومتی از خود نشان داده باشند. در جایی که هر سخن مخالفت آمیزی خطر اعدام را با خود دارد، این مردم چقدر مرگ را تحقیر می‌کنند که این جلادان را به مسخره گرفته‌اند. تا امروز هر چه این رژیم کرده است تا مردم را به هراس بیفکند، موفق نشده است و همین بزرگترین مایه امیدواری ما برای آینده است. این مردم نشان داده‌اند که دیگر آن دورانی گذشت که فکر وجود یک ساواکی در میان جمع، همه را به سکوت می‌کشاند. اکنون دیگر وقتی مردم می‌بینند که یکی از مزدوران رژیم در میان آنهاست، صدای مخالفتشان بلندتر می‌شود. قصد من در اینجا آن نیست که یکی یکی بازگو کنم که چه مقاومت‌هایی صورت گرفته است و چگونه من امروز با اطمینان و خوش بینی از آینده انقلاب ایران سخن می‌گویم. هر چند که رژیم موفق شده است جمعی از بهترین یاران ما را از ما بگیرد و در بسیاری موارد رابطه‌های تشکیلاتی سازمانها را درهم بشکند، رود خروشان خلق هر روز خلأ ناشی از اسارت یا شهادت فرزندان مبارزش را پر می‌کند. من می‌خواهم مخصوصاً روی عالیت‌ترین و مؤثرترین شکل مبارزه و آن شکلی که، تنها در صورت وجود آن، اشکال دیگر مبارزه مفهوم و معنای واقعی پیدا می‌کنند، صحبت کنم.

من پیش از این از مبارزه مسلحانه‌ای که از همان ماههای اول برقراری رژیم جدید در کردستان آغاز شد و هنوز دلیرانه ادامه دارد صحبت کرده‌ام و باز تأکید می‌کنم که اگر مقاومت مسلحانه خلق کرد نبود، انقلاب ایران این مسیر شکوهمندی را که تا امروز طی کرده بهیچوجه بخود نمی‌دید. ما چریکهای فدائی خلق بارها اعلام کرده‌ایم که خلق کرد در این مرحله از انقلاب ایران حقی بزرگ بر گردن سایر خلقهای ایران دارد. ما این حق را می‌شناسیم و آنرا سپاس می‌گذاریم. درود بر این خلق قهرمان که در شرایطی که گاه انسان تصور می‌کند از حد تحمل بشر خارج است با خونسردی و تواضع کامل مبارزه خود را به پیش می‌برد و آغوش خود را برای پذیرفتن همه انقلابیون چه گرد و چه غیر گرد گشوده است. هر چند خصلت دموکراتیک و ضد امپریالیستی مبارزه مسلحانه خلق کرد، حتی امروز، جنبه خودبخودی و غریزی خود را حفظ کرده، رهبری این جنبش فاقد سمت‌گیری آگاهانه ضد امپریالیستی است. از دو سازمانی که مخصوصاً در جنبش خلق کرد نفوذ زیادی دارند، حزب دموکرات سعی می‌کند جنبش خلق کرد را به ارباب شورای ملی مقاومت و جمهوری دموکراتیک اسلامی آن ببندد و سازمان کومه‌له نیز با همه داعیه انقلابی خویش، مرحله کنونی انقلاب را با برانداختن سلطه امپریالیسم و خلع ید از بورژوازی وابسته مطابق نمی‌بیند.

پس از سی خرداد شصت تقریباً در سراسر ایران، ما شاهد مقاومت و مبارزه مسلحانه در مقابل هجوم

وحشیانه جمهوری اسلامی هستیم که مجاهدین خلق بزرگترین سهم را در آن داشتند. من وظیفه خودم می‌دانم که در اینجا این مقاومت مسلحانه را ستایش کنم و به مجاهدین و مبارزین شهیدی که در راه این مبارزه خون خود را دادند درود بفرستم و بگویم که یکی از عمده‌ترین دلایل این امر که خلق ما در مقابل این هجوم وحشیانه روحیه خود را نباخت، همین مبارزه مسلحانه‌ای بود که صورت گرفت و می‌گیرد. من بعد از این خواهم گفت که این مبارزه را بی‌نقص و غیر قابل انتقاد نمی‌بینم ولی داشتن انتقاد باعث نمی‌شود که اساساً اهمیت تاریخی این مقاومت انکار شود. مخصوصاً پس از خرداد شصت دیگر همه کس بعینه دید که در پرتو مبارزه مسلحانه و جز در پرتو آتش سلاح فرزندان انقلابی خلق، مقاومت در مقابل هجوم سیستماتیک و ضد انقلابی رژیم وابسته به امپریالیسم میسر نیست. همه سازمانهایی که با تئوری بافیهای پوچ این اصل ساده را که بداهتش را هر آدم ساده‌ای در این مملکت می‌فهمد، رد کرده بودند خیلی زود از صحنه مبارزه حذف شدند و شنیده‌ام که پاره‌ای از رهبران آنها، پس از آنکه توانسته‌اند خود را به جای امنی برسانند، دارند توی کتابها دنبال دلائی برای برائت خود می‌گردند. اینها را فعلاً بحال خودشان می‌گذاریم، سرگرمی بدی نیست. در غربت مایه تسلانی هم هست. ولی واقعیت آن است که اینها دیگر در صحنه مبارزه نیستند. البته باید مراقب حاصل این مطالعه بیمارگونه آنها بود ولی تا اطلاع بعدی در صحنه مبارزه خبری از آنها نیست و می‌توان وجودشان را به حساب نیاورد و به همین جهت من از آنهایی صحبت می‌کنم که در صحنه مبارزه‌اند و پیش از همه از مجاهدین خلق. من گفتم که مقاومت اینها اهمیت تاریخی برای انقلاب ما داشت. کسانی هستند که این حرف را نمی‌پذیرند و حتی استدلال می‌کنند که گویا مبارزه مسلحانه مجاهدین بوده است که رژیم را به جلادی انقلابیون وا داشته است. البته این سخن همان بیمارانی است که امروز در خارج از صحنه، بی‌عملی خود را توجیه می‌کنند. آنها فراموش می‌کنند که در همان خرداد شصت مجاهدین حتی هنوز شعار «مرگ بر خمینی» هم نداده بودند که رژیم اولین دسته انقلابیونی را که در اسارت خود داشت تیرباران کرد. وقتی رژیم، سعید سلطانپور را اعدام کرد، کجا مجاهدین خلق مبارزه مسلحانه را آغاز کرده بودند و اگر در مقابل آن کشتار صدای مسلسل از اینطرف نمی‌آمد، مردم چه می‌کردند و درباره انقلابیون چه می‌گفتند؟ آیا کسانی که در شرایط شبه آزادی مدعی انقلابی بودن شده بودند می‌بایست می‌ایستادند و سرکوب منظم انقلاب را تماشا می‌کردند، فقط به این امید که شاید کاری کنند که این سرکوب با خونریزی کمتری همراه باشد؟ تازه این امر مشکوکی است و بعید بود که حتی در غیاب مبارزه مسلحانه هم چنین کشتاری صورت نگیرد. این کشتار پس از جنبش توده‌ای با آن عظمت برای امپریالیسم لازم بود و حتماً می‌کرد. وانگهی هر مبارزه‌ای قربانی هم دارد و اینگونه استدلالها ویژه کسانی است که اساساً نمی‌خواهند مبارزه کنند. ما برای شهدایمان اندوهگینیم. از دست دادن آنها چشم ما را گریان می‌کند، ولی در عین حال بوجودشان می‌بالیم و خونشان را بهترین پرچم مقاومت و مبارزه خود می‌دانیم. گاه اینگونه منتقدین با استناد به سخنانیکه در جای خود درست است می‌گویند کار مبارزه مسلحانه باید توسط توده‌ها انجام شود نه تعدادی از پیشتازان. اینها در نظر نمی‌گیرند که آن مبارزه مسلحانه‌ای که آنها خواهان آن هستند فقط در شرایطی، به آن سبکی که آنها مدعی‌اند باید انجام شود صورت می‌گیرد که پیش از آن شرایطی وجود داشته باشد که سازمانهای انقلابی پیشتاز بتوانند بطور مسالمت آمیز مردم را سازماندهی کنند و در لحظه مناسب با استفاده از همین سازماندهی آنها را مسلح کرده و به قیام دعوت کنند ولی در شرایطی که بدون توسل به مبارزه مسلحانه، سازمانهای پیشتاز

حتی نمی‌توانند خودشان و روابط بین خودشان را هم حفظ کنند، چه رسد به آنکه رابطه سازمانی با توده‌ها برقرار کنند و آنها را سازماندهی نمایند، منتظر آن لحظه موعود نشستن که توده‌ها خود دست به سلاح ببرند و قیام کنند چه معنائی جز آن چیزی دارد که خود این سازمانها در عمل پس از سی خرداد انجام داده‌اند یعنی دست بسته تسلیم سرکوب شدن و کادرها و هواداران را بدون هیچ مقاومتی به تیغ دژخیم سپردن. بهر حال از اینگونه انتقادهای می‌گذرم و عنوان می‌کنم که ما چریکهای فدائی خلق نیز هم به مبارزه مسلحانه و هم به جهت گیریهای سیاسی مجاهدین انتقادات جدی داریم ولی این انتقادات مانع از آن نمی‌شود که آن گامهای عملی‌ای را که جنبش ما در اثر جانبازی این مجاهدین طی کرد نادیده بگیریم.

ولی انتقاد ما از مبارزه مسلحانه مجاهدین چیست؟ ما می‌گوییم مبارزه مسلحانه از طرف مجاهدین بطور همه جانبه بکارگرفته نمی‌شود. آنها مبارزه مسلحانه را بصورت تاکتیکی و در خدمت سیاست معینی قرار داده‌اند که هدف آن حداکثر، برانداختن رژیم جمهوری اسلامی است، نه برانداختن بورژوازی وابسته به امپریالیسم و حاکمیت امپریالیستی. هدف آن تغییر هیأت حاکمه است، نه تغییر طبقه حاکم. هدف آن حداکثر، اصلاح نظام موجود است نه برانداختن این نظام و شالوده ریزی نظامی نوین و به همین دلیل است که انقلابیونی جان برکف در چارچوب سیاستی غیر انقلابی به مبارزه مسلحانه محدود و تاکتیکی دست می‌زنند. مبارزه‌ایکه هدف خود را درهم شکستن نیروی سرکوبی که چارچوب اصلی آنرا ارتش تشکیل می‌دهد و اساس حاکمیت امپریالیسم می‌باشد، قرار نمی‌دهد بلکه در صدد آن است که با فلج کردن هیأت حاکمه‌ای، که عمدتاً در این مرحله دارو دسته خمینی در آن نقش بزرگی دارند، خود زمام همین دستگاه سرکوب را بدست گیرد. مبارزه مسلحانه مجاهدین قصد آن ندارد که با ایجاد ارتش خلق، ارتش امپریالیستی را درهم بشکند و همین یک بند از برنامه‌ای که بنام برنامه شورای مقاومت عنوان شده است کافی است که ما را به ماهیت حکومتی که، رهبری مجاهدین در چارچوب شورای ملی مقاومت، برای کشور ما می‌خواهد رهنمون شود. مسئله اصلی انقلاب، قدرت دولتی است. قدرت دولتی یعنی زور سازمانیافته و زور سازمانیافته در شرایط ما یعنی ارتش و زواید آن: پلیس، ژاندارمری، پاسداران، بسیج و غیره و غیره و این ارتش در طول عمر شصت ساله خود ثابت کرده است که جز به منافع امپریالیستی به هیچ سوگند دیگری وفادار نیست. روزی که رضا شاه، این بنیانگذار ارتش نوین، را انگلیسی‌ها از ایران بیرون می‌کردند، این ارتش برای حفظ تخت و تاج او حتی یک گلوله شلیک نکرد. وقتی شاه با چشم گریان می‌رفت، ارتش به توصیه هویزر در صدد تعویض فرمانده کل قوا بود و روزی که بنی‌صدر از فرماندهی کل این ارتش خلع ید شد، بازهم هیچ مقاومتی در دفاع از او از طرف ارتش صورت نگرفت. مسئله این ارتش چیز دیگری است. من می‌خواهم در اینجا از فرصت استفاده کنم و خطاب به ارتشیان چند نکته‌ای بگویم. از طرف مسئولین شورای ملی مقاومت گاه و بیگاه آمارهایی منتشر می‌شود در این باره که گویا فلان درصد از ارتشیها خواهان بنی‌صدراند، فلان درصد خواهان مجاهدین و رجوی، و درصد کمی هم برای خمینی کنار گذاشته می‌شود. بنظر من همانطور که گفتم از نظر تشکیلاتی این ارتش با هیچکس جز با سازماندهندگان واقعی و تغذیه‌کنندگان واقعی خود یعنی با امپریالیسم نیست و این ارتش از لحاظ سازمانی نه با خمینی است نه با رجوی نه با بنی‌صدر و نه با مدنی، اویسی و آریانا. از این لحاظ ارتش فقط و فقط با امپریالیسم است و بسیار ساده لوحی است که گمان کنیم نیروی مسلح دیگری مستقل از ارتش اکنون در ایران وجود دارد. خرافه‌هایی که در مورد سپاه پاسداران و رقابتهای آن با ارتش مطرح شده است، در واقع بخشی از

آن سیاست نو استعماری امپریالیسم است که با تحلیلهای فرصت طلبانه سازمانهای باصطلاح انقلابی آرایش شده است.

چه کسی می‌تواند انکار کند که سپاه پاسداران با سلاح و تخصص همین ارتش سازماندهی شد و در پادگانهای همین ارتش مستقر گشت و بعنوان زایده‌ای از همین ارتش روزه‌روز گسترش یافت و برای فریب توده‌هایی که خود، ارتش را با تجربه گذشته خود شناخته بودند، خود را مستقل از ارتش و حتی بازوی مسلم انقلاب اسلامی جا زد. وقتی پس از کشته شدن کلاهدوز، فرمانده سابق سپاه پاسداران، در سرگذشت او خواندیم که قبل از انقلاب افسر گارد شاهنشاهی بود هیچ متعجب نشدیم چرا که بدون تردید می‌دانستیم که همین افسران ارتش شاهنشاهی هستند که مشغول تعلیم سپاه پاسداران می‌باشند. ولی رژیم جمهوری اسلامی می‌خواهد این رابطه پدر و فرزندی را انکار کند و می‌خواهد چنان وانمود سازد که گویا بین ارتش و سپاه پاسداران رابطه برادری وجود دارد و اینها دو نیروی مستقل از یکدیگرند که سعی می‌کنند برادرانه تضادهای خود را حل کنند و یکپارچه عمل نمایند. بله رژیم سعی دارد - و فرصت طلبان کمکش می‌کنند - تا جلوه دهد سپاه پاسداران نیرویی مستقل از ارتش است ولی من می‌گویم برسید این پاسداران به چه وسیله مسلح شد، از چه کسانی تعلیم دید و در کجا مستقر شد و به چه کارهایی مشغول گشت تا براحتی بپذیریم که پاسداران هم مانند پلیس و ژاندارمری جز زایده‌ای از ارتش چیز دیگری نیستند و اگر تضادی بین ارتش و سپاه پاسداران دیده می‌شود این تضاد از تضادی که گاه بین پدر و پسر دیده می‌شود فراتر نمی‌رود. بین پلیس و ژاندارمری و ارتش، بین همه اینها اختلافاتی هست. حتی بین دست چپ و راست انسانها هم تضاد هست ولی صرف وجود چنین تضادهایی را نباید دلیل استقلال گرفت. برگردم به آن آمارهای کذائی و بگویم اگر بنظر اینها فقط درصد معینی از ارتش با شورای مقاومت است تا جائیکه به پرسنل ارتش مربوط می‌شود من با اطمینان اعلام می‌کنم بیش از نود درصد افرادی که هم اکنون در درون این ارتش و بعنوان ابزار سرکوب رژیم وابسته به امپریالیسم عمل می‌کنند کم و بیش با مردم و آرمانهایشان دلبستگی دارند. در میان ارتشی که شاید بتوان گفت حالا دیگر تعدادش به حدود یک میلیون رسیده، مشکل بتوان حتی پنجاه هزار عنصر سر سپرده پیدا کرد. ولی آنچه باعث می‌شود که این ارتش با وجود این بطور یکپارچه در خدمت سرکوب امپریالیستی قرار بگیرد، نه از احساسات و خواستههای پرسنل آن بلکه از سازمان حساب شده و دقیقی ناشی می‌شود که سالها تربیت امپریالیستی، به آن داده است. با وجود همه همدردی پرسنل ارتش با انقلاب و مخصوصا بیزاری آنها از رژیم جمهوری اسلامی، در طی چهار سالی که ارتش در کردستان به جنگ با خلق کرد مشغول بوده، حتی یک مورد از پیوستن حتی یک گردان کوچک به مردم دیده نشده است. صحبت از پیوستن سازمانیافته می‌کنم نه تک تک افراد. چنین امری در جریان جنگهای داخلی برای ارتشها بیسابقه بوده است و معمولا در جریان این جنگها که ارتش با مردم کشور خود مستقیما طرف می‌شود، موارد شورش جمعی در بین ارتشیان بسیار به چشم می‌خورد ولی در اینجا ما حتی یک مورد نمی‌بینیم و این نشان می‌دهد که امپریالیسم چه خوب توانسته است سازمانی بوجود آورد که مستقل از اراده پرسنل کار کند. بیش از چهار سال است که این رژیم به سرکوب خلق مشغول است و مخصوصا از سی خرداد شصت به اینطرف به تیرباران دسته جمعی پرداخته است. حتی یک پادگان کوچک بر علیه آن شورش نکرده است و همین نشان می‌دهد که تا چه حد این ارتش سازمان خود را حفظ کرده. البته سرکوب وظیفه همه ارتشهاست ولی حفظ همبستگی ارتش در جریان سرکوب به

سازماندهی آن مربوط می‌شود. هر چه این سازماندهی بهتر صورت گرفته باشد، وحدت ارتش در جریان سرکوب بیشتر حفظ می‌شود و ارتش ایران در این زمینه مخصوصاً نشان داد که برای هدف سرکوب خوب سازماندهی شده است.

من در اینجا از پرسنل ارتش می‌خواهم تا به وضعیتی که در آن قرار دارند بیاندهند. کسانی که این امید را در دل این پرسنل ایجاد می‌کنند که گویا روزی باید ارتش بطور یکپارچه عمل کند و رژیم موجود را سرنگون کرده، رژیم باصلاح مردمی را به جای آن بگذارد، یا نادانند یا مغرض و در هر دو حال، تبلیغاتشان باعث انسجام ارتشی می‌شود که بهر حال امروز عامل اصلی سرکوب در دست رژیم جمهوری اسلامی است. تنها خدمتی که پرسنل ارتش می‌توانند در جهت تغییر اوضاع کنونی بکنند، این است که خودشان، سلاحشان و تجربه شان را در اختیار انقلابیون قرار دهند. ما چریکهای فدائی خلق بنوبه خود با آغوش باز آن ارتشیانی را که حاضر باشند صمیمانه در صف خلق و علیه دشمنان او بجنگند در هر مقام و درجه‌ای که باشند با آغوش باز می‌پذیریم و آنها را به صفوف خود راه می‌دهیم.

من از طرف چریکهای فدائی خلق رسماً از پرسنل ارتش دعوت می‌کنم تا به صفوف ما بپیوندند و در سازماندهی مبارزه مسلحانه به ما کمک کنند. سازمان ما به کمک آنها و امکاناتی که آنها در اختیار دارند، شدیداً نیازمند است. مخصوصاً من به آن دسته از پرسنل ارتش که زمانی به آن دلیل که کار دیگری نبود و یا مزایای ارتشی بودن از کارهای دیگر بیشتر بود، به ارتش پیوسته‌اند و در شرایطی که ظاهراً ارتش از جنگ و کشمکشهای داخلی بر کنار بود، به نسبت سایر مردم، زندگی راحتی هم داشتند، می‌گویم که آن دوران آرامش دیگر گذشته است. امروز دیگر باید این حقیقت را بپذیرید که در ارتش بودن یعنی مستقیماً در جنگ بودن و آن هم مستقیم در جنگی بر ضد خلق و منافع وی. امروز در ارتش بودن یعنی هر لحظه در تهدید مرگ قرار داشتن و شما با پیوستن به انقلاب و انقلابیون خطر تازه‌ای برای زندگی خود ایجاد نمی‌کنید. در سرزمین ما همه باید بجنگند. بیطرفی، امروز مفهوم خود را از دست داده، بخصوص که کسی پرسنل ارتش باشد. پس بحثی که می‌ماند این است که در کدام طرف بجنگیم و من به پرسنل ارتش توصیه می‌کنم، پیش از آنکه دیر شود به انقلاب بپیوندند.

اندکی از حرف خود دور افتادم، داشتم از مجاهدین صحبت می‌کردم و از برنامه شورای ملی مقاومت. من به نیروهائی که در شورای ملی مقاومت گرد آمده‌اند، کاری ندارم و نمی‌گویم چرا مثلاً این بنی‌صدر را که جمهوری اسلامی بدور انداخته، مجاهدین چسبیده‌اند. اینها بحثهای درجه دوم است. من می‌گویم مجاهدین با قبول برنامه شورا و اصولاً با قبول حفظ ارتش، خود را آگاهانه از انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی کنار کشیده‌اند. اگر مبارزه مجاهدین را من در این مرحله واجد اهمیت تاریخی می‌دانم، این امری است که علیرغم اراده رهبری مجاهدین از این مبارزه حاصل می‌شود. آنها در چارچوب هدفی محدود و بدون در نظر داشتن استراتژی مبارزه ضد امپریالیستی با رژیم جمهوری اسلامی درگیر می‌شوند. ولی این درگیری که بهر حال باعث تضعیف رژیمی می‌شود که در حال حاضر عامل اصلی سازماندهی سرکوب امپریالیستی است در جهت مبارزه ضد امپریالیستی خلق قرار می‌گیرد. ولی هرگاه مبارزه مجاهدین در چارچوب شورای ملی مقاومت به هدفی برسد که برای خود قرار داده و آن جمهوری دمکراتیک اسلامی مورد نظر برقرار شود دیگر بدون شک می‌توان گفت که ما با یکی دیگر از اشکال سیاسی حکومت امپریالیستی روبرو هستیم. من در اینجا وارد این بحث نمی‌شوم که اساس شرایط برای برقراری چنین حکومتی مناسب

است یا نه، حکومتی مذهبی با حفظ ارتش، ارتشی که امپریالیسم در ایران سازمان داده است، دیگر وعده هرگونه دموکراسی و اصلاح و انقلاب و غیره پوچ و بیهوده است. حکومت مذهبی و ارتش، اینها چیزهای نقدی است که در برنامه شورای ملی مقاومت وجود دارد. بقیه، وعده‌های نسیه‌ای هستند که تحقق آنها مشکوک است. هر چند که در زمینه همین وعده‌ها هم این برنامه نهایت امساک را از خود نشان داده است. پس ما در عین این که مبارزه مسلحانه مجاهدین را می‌ستائیم آنرا کم دامنه، کوتاه نظرانه و تاکتیکی می‌دانیم و برنامه شورای ملی مقاومت و حکومت مورد نظر این برنامه را بطور کلی ضد انقلابی می‌دانیم. من از هم اکنون شعار مرگ بر جمهوری دموکراتیک اسلامی را به راحتی می‌دهم هرچند که این جمهوری اکنون جز بر روی کاغذ وجود ندارد و شاید هم هرگز شرایط برپا شدن آن فراهم نشود ولی بدون هیچ تردیدی اگر بوجود آید ضد انقلابی است و از همان آغاز باید در فکر براندازیش بود. اصولاً من نمی‌دانم این بحث آلترناتیو سازی چیست که در جنبش ما مد شده است؟ هر جا چند نفر دور هم جمع شده‌اند و حساب کرده‌اند که در بین مردم نیرویی دارند به خودشان می‌گویند آلترناتیو، بدون آنکه به ساخت طبقاتی جامعه و هدفهای مرحله‌ای انقلاب توجه داشته باشند. کافی است خودشان حساب کنند که اگر فلان شرایط فراهم شود و در مورد شورای ملی مقاومت مثلاً اگر ارتش طرف ما بیاید ما آلترناتیو جمهوری اسلامی خواهیم بود ولی پنهان می‌کنند که در چه شرایطی ارتش حاضر است طرف آنها بیاید و اگر ارتش طرف آنها آمد چه شرایطی بوجود خواهد آمد.

حال که از مقاومت سخن می‌گوییم، مطلبی خطاب به خانواده شهدای خلق بگویم. ما چریکهای فدائی خلق در بین خود رسمی داریم که آنرا بعنوان امری مقدس پاس می‌داریم، آن رسم این است که هرگاه رفیقی از ما شهید می‌شود، نامش، سلاحش و وظایف سازمانیش را به رفیق دیگری می‌دهیم و به این ترتیب همواره او را در بین خود زنده و موجود احساس می‌کنیم. سالها پیش شاه جلاد رهبر کبیر ما مسعود احمد زاده را به چوبه تیرباران بست ولی هنوز هر بار که یک چریک فدائی صدا می‌کند مسعود، کسی می‌پرسد رفیق با من کار داشتی؟ من می‌خواهم از شما خانواده شهدا بخواهم و مطمئنم که بسیاری از شما می‌دانند که نباید فرزندان خود را از دست رفته بدانید. ما همواره خود را در کنار شما می‌دانیم و اگر چه دشمن اغلب بین جسم ما فاصله انداخته است، قلب ما همواره پیش شما است و شما مطمئن باشید که در میان انقلابیون فرزندان بسیاری دارید که کوشش می‌کنند از هر فرصتی برای تماس با شما استفاده کنند و اگر در این کار زیاد موفق نیستند بدلیل سختی شرایط مبارزه است. شما اینرا بر آنها بیخشید. باید شما همچنانکه تاکنون بوده‌اید، پیک انقلاب در بین مردم باشید. عکس فرزندان خود را همواره با خود داشته باشید و در هر جا که هستید آنرا به هر مناسبت و به هرکس که در کنار شماست نشان دهید و زندگی پاک و سراسر افتخار او را برای مردم بازگو کنید. کافی نیست که مردم بطور کلی بدانند که فرزند فلان کس در راه انقلاب به شهادت رسید. باید مردم چهره این انقلابیون را بخاطر داشته باشند و جزء جزء زندگیشان را بدانند و از اینطریق است که تجربه زندگی یک انقلابی سرمشق دیگران می‌شود. حتی اطلاعات مربوط به زندگی شهدا و عکسهایشان را به ما برسانید زیرا اغلب شرایط مبارزه مخفی و پنهان کاری در مقابل پلیس ما را در وضعی قرار می‌دهد که از گذشته و گاه حتی از نام رفقای خودمان بی‌اطلاعیم. شما در این زمینه می‌توانید کمک زیادی به ما بکنید. خلاصه ما از خانواده شهدایمان می‌خواهیم تا پیک انقلاب و حامل شعارها و نظرات انقلابی به میان توده‌ها باشند و مطمئنیم که آنها خود به این وظیفه آگاهند.

اکنون خطاب من با اُسرای ماست. گاه که از شرایط زندان در رژیم جمهوری اسلامی برای من می‌گویند یا در جایی می‌خوانم، می‌بینم که بواقع آنچه بر این اسرا امروز می‌گذرد، با آنچه بر ما در شکنجه گاههای شاه می‌آمد، حتی قابل مقایسه نیست و دژخیمان جمهوری اسلامی کار پستی و دنائت را بجائی رسانده‌اند که برای دژخیمان شاه با همه جلادیشان قابل تصور هم نبود ولی با وجود این وقتی از زبان لاجوردی جلاد می‌شنوم که می‌گوید: «بسیاری از اینها که در زندان هستند و بلاتکلیف‌اند حتی نامشان را هم تاکنون به ما نگفته‌اند» به عظمت حماسه‌ای که شما در زندانها می‌آفرینید، پی می‌برم. درود بر شما باد! بحق که مبارزه‌ای که انقلابیون ما در زندانها تحت آن فشارهای وحشیانه و زیر تهدید دائمی به اعدام انجام داده‌اند در رسوائی این رژیم در بین مردم و بطور کلی در سطح جهانی و بر افکندن تمام ماسکهای دروغینی که امپریالیسم به کمک تحلیلگران مزدور و گاه ساده‌اندیش بر چهره این رژیم زده بود نقش قاطعی داشت. لازم نیست که من باز سفارش کنم و باز گوشزد کنم که زندان، مدرسه انقلاب است. چند روز پیش لاجوردی گفت که حتی در بین نادمین درون زندان هم شبکه‌ای کشف کرده است. من تنها از اینطریق به شما درود می‌فرستم و به شما اطمینان می‌دهم که ما آنچه را که بر شما می‌گذرد بخوبی درک می‌کنیم و حماسه‌ای را که شما می‌آفرینید قدر می‌دانیم.

سخنی هم با ایرانیان خارج از کشور دارم. زمانی بود که جمعیت ایرانیان خارج از کشور تقریباً محدود بود به دانشجویان خارج از کشور. ولی امروز در اثر بیداد و جنایت رژیم جمهوری اسلامی هزاران هزار از زحمتکشان و روشنفکران انقلابی کشور ما همراه با خانواده شان ناگزیر به ترک کشور شده‌اند و در خارج از ایران در شرایط بسیار دشوار زندگی می‌کنند. رژیمی که در مورد سلطنت‌طلبان و وابستگان به رژیم شاه تا مدتها مرزها را تقریباً بی‌حفاظ گذاشته بود تا هر جا می‌خواهند بروند و هرچه می‌خواهند برای خود ببرند، هنگامی که به سرکوب منظم و قطعی جنبش انقلابی کمر بست، نخستین کاری که کرد بستن مرزها بود و کسانی که توانستند از دست این دژخیمان بگریزند و بخارج از کشور برسند تقریباً همگی ماجراهای دردناکی را از مصیبت‌هایی که بر آنها در جریان این ترک کشور گذشته تعریف می‌کنند و کم نبودند کسانی که در همین جریان جان خود را از دست دادند و یا ضربات جسمی غیر قابل جبرانی بر آنها وارد شده است. بهر حال امروز شما در خارج از مرزهای ایران نباید خود را در عین حال خارج از صحنه مبارزه احساس کنید. مبارزه در داخل میتواند از تلاشهای شما در جهت دادن کمکهای مادی و معنوی خلقهای سراسر جهان به داخل یاری فراوانی بگیرد. شما می‌دانید که امروزه بسیاری از مردم جهان نسبت به خلق ما و انقلاب او که در چنگال رژیم جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه می‌دهد، احساس همدردی عمیقی دارند و اگر شما با این خلقها تماس منظمی برقرار کنید آنها قادر خواهند بود بطور منظم به انقلاب ما یاری برسانند. من مخصوصاً در رابطه با هواداران خودمان در خارج از کشور یک وظیفه را تأکید می‌کنم و آن وظیفه انتناسیونالیستی ما نسبت به خلقهای سایر کشورهای وابسته به امپریالیسم و مخصوصاً خلقهای کشورهای مسلمان است. تبلیغات امپریالیستی می‌کوشند تا از خمینی و رژیم جلاد او بهر حال چهره انقلابی و ضدّ امپریالیستی ترسیم کنند و این تبلیغات در میان مردمی که تحت اختناق شدید در کشورهای مسلمان بسر می‌برند اینجا و آنجا جذبه‌ای نسبت به این جلادان ایجاد کرده است. در عین حال امپریالیسم به عوامل این رژیم در این کشورها امکان می‌دهد تا به آسانی از طریق سفارتخانه‌های خود به تبلیغات و سازماندهی بپردازند. عمال رژیم جمهوری اسلامی به آسانی در فیلیپین، در پاکستان و

در عربستان و غیره امکان تبلیغ و سازماندهی دارند. این تبلیغات بر روی مردمی که از حقایق بی‌خبرند، بی‌تأثیر نیست، وظیفه انترناسیونالیستی ما ایجاب می‌کند که آنچه را که در ایران تحت سلطه این رژیم می‌گذرد بهر نحو که می‌توانیم به خلقهای این کشورها خبر بدهیم و برای اینکار کافی نیست که بطور کلی بگوئیم این رژیم، وابسته و جنایتکار است. بطور مشخص آنچه را به واقع می‌کنند و می‌گویند به این خلقها منتقل کنیم. بطور مشخص رفتار جمهوری اسلامی با کارگران را به آنها توضیح دهیم و قوانین و مقرراتی را که در این مورد وضع می‌کنند برای آنها ترجمه کنید تا کارگران آن کشورها بدانند که این جمهوری اسلامی نه مشغول مبارزه با امپریالیسم که مشغول سرکوب و استثمار کارگران ایران است. خلاصه باید خلقهای این کشورها بطور مشخص و نه بطور کلی و اجمالی در جریان زندگی روزمره طبقات مختلف در ایران و فعالیتهای سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی قرار گیرند. تنها با تبلیغاتی با این دامنه است که می‌توان از گسترش موج شوم «خمینیس» در درون جنبشهای ضد امپریالیستی این کشورها، جلوگیری کرد و نگذاشت تا امپریالیسم با نفوذ در جبهه خلق به این نحو مزورانه باصطلاح تجربه ایران را تکرار کند.

یک حرف دیگر هم با هواداران خودمان داریم. ما اکنون از نظر سازمانی در شرایطی قرار داریم که بسیاری از روابطمان را با هواداران از دست داده‌ایم. این وضعیت تا حد زیادی زائیده شرایط مبارزه و سرکوب دشمن است، تا حدی زائیده انشعابی است که در شرایط بسیار خطرناکی به ما تحمیل شد و تا حدی هم نتیجه بی‌تجربه‌گیها و اشتباهات خود ماست ولی بهرحال باید در صدد بهبود روابط برآمد. ما از اولین سالهای کار سازمان تجربه‌ای در دست داریم که امروز تا حدی می‌تواند بکارمان بیاید و آن این است که در آن زمان نیز چون سازمان نمی‌توانست برای جذب همه هواداران روابط تشکیلاتی لازم را ایجاد کند، اغلب این هواداران در ارتباطی ضعیف و گاه بدون ارتباط با سازمان، کارمبارزاتی خود را پیش می‌بردند تا اینکه در فرصتی مناسب با سازمان ارتباط گیرند. البته این شیوه سازماندهی، شیوه ایده آلی نیست و خود به خود نطفه‌های جدائی ایدئولوژیک و تشکیلاتی را در خود دارد ولی با توجه به وضعیت، راه حل خوبی است و ما نیز به نوبه خود باید هنگام ارتباط گیری هر دسته از این هواداران با سازمان چنان برخورد کنیم و چنان روابط سازمانی را به درون آنها نفوذ دهیم که جنبه‌های منفی آن، حداکثر خنثی شوند.

حرف آخرم با مردم است و از آنها برای کمک رساندن به چریکهای فدائی خلق از هر طریق که می‌توانند یاری می‌خواهم. گاه چنین تصور می‌شود که گویا یاری رساندن به چریک فدائی فقط از کسانی ساخته است که حاضرند همه چیز خود را رها کنند، سلاح بگیرند و در مبارزه سیاسی نظامی مخفی دوش به دوش آنها بجنگند. البته این عالیت‌ترین شکل کمک به چریکهای فدائی خلق ایران است ولی هرکس، در هر شرایطی که هست می‌تواند به مبارزه چریکهای فدائی خلق کمک کند. دانش آموزی که شعارهای سازمان را بر دیوار کوچه و مدرسه می‌نویسد، راننده تاکسی‌ای که حرفهای ما را برای مسافرش بازگو می‌کند و شناسائیهای خود را از دشمن در اختیار ما می‌گذارد. کسی که کمک مالی برای ما می‌فرستد، پیرزنی که شب چریکی را در خانه خود جای می‌دهد، همه و همه می‌توانند یار و یاور چریکهای فدائی خلق در مبارزه اشان برای برانداختن یوغ امپریالیسم و دیکتاتوری وابسته به آن و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر باشند.

با ایمان به پیروزی راهمان

۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۲

مردم مبارز ایران :

چریکهای فدائی خلق ایران در امر مبارزه متکی به نیروی لایزال شمایند و رشد و گسترش ما رابطه مستقیمی با حمایت مادی و معنوی شما از سازمان ما دارد. حمایت شما از سازمان ما به هر اندازه که باشد گامی است در راه قطع سلطه امپریالیسم و سرنگون ساختن حکومت دست نشاندۀ آن در میهنمان. و اما کمک به سازمان تنها در کمک مالی به آن خلاصه نمی‌گردد. بلکه علاوه بر آن شما می‌توانید با رساندن اخبار و گزارشهایی درباره محیطی که در آن زندگی می‌کنید و با آن ارتباط دارید از قبیل گزارشهایی از وضع کارخانه‌ها، مدارس، ادارات دولتی، ارتش، سپاه پاسداران، بسیج و غیره و یا رساندن اسناد و مدارکی درباره زد و بندهای رژیم با امپریالیسم و غارت اموال خلق و دیگر اعمال این سگان زنجیری امپریالیسم و یا دادن اطلاعاتی مشخص درباره مهره‌های رژیم، ما را در پیشبرد اهدافمان یاری رسانید. شما می‌توانید از هر طریق ممکن که شما را از پیگرد پلیسی مصون نگهدارد اینگونه کمکها را به ما برسانید.

ما از هواداران خود می‌خواهیم که کوشش نمایند با ما تماس بگیرند تا ما قادر شویم در امر سازماندهی آنان، توضیح نظرات سازمان و استفاده از تجارب و نظرات آنها اقدام نمائیم.

مسلماً آنچه ما برشمردیم همه آن کمکهایی نیست که شما می‌توانید به سازمان بکنید. هرکس می‌تواند بنا به ابتکار خویش انواع کمکها را از طرق مختلف به سازمان ما برساند. ما کوشش خواهیم کرد در آینده راههای مختلفی را برای ایجاد ارتباط با شما و دریافت کمکهایتان ارائه کنیم.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
۲۰ مرداد ۱۳۶۲